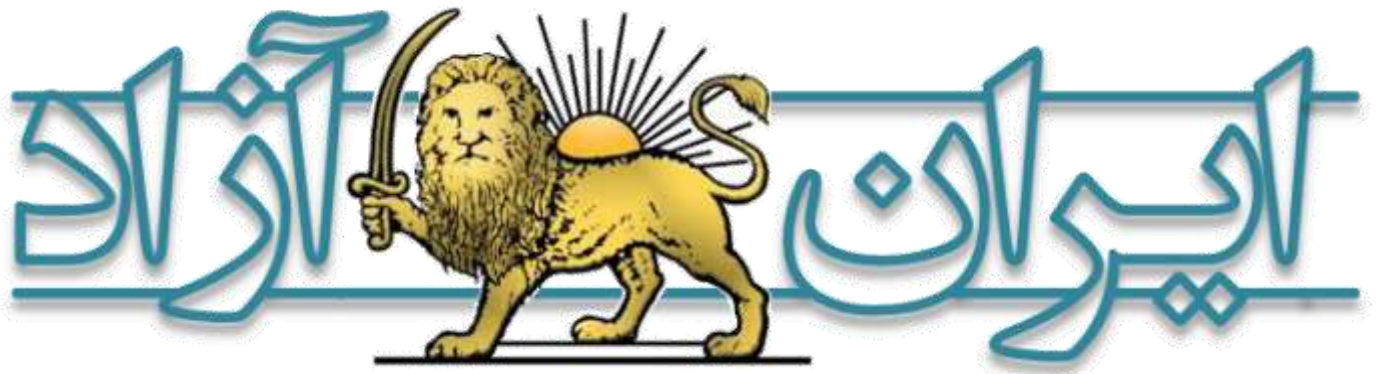
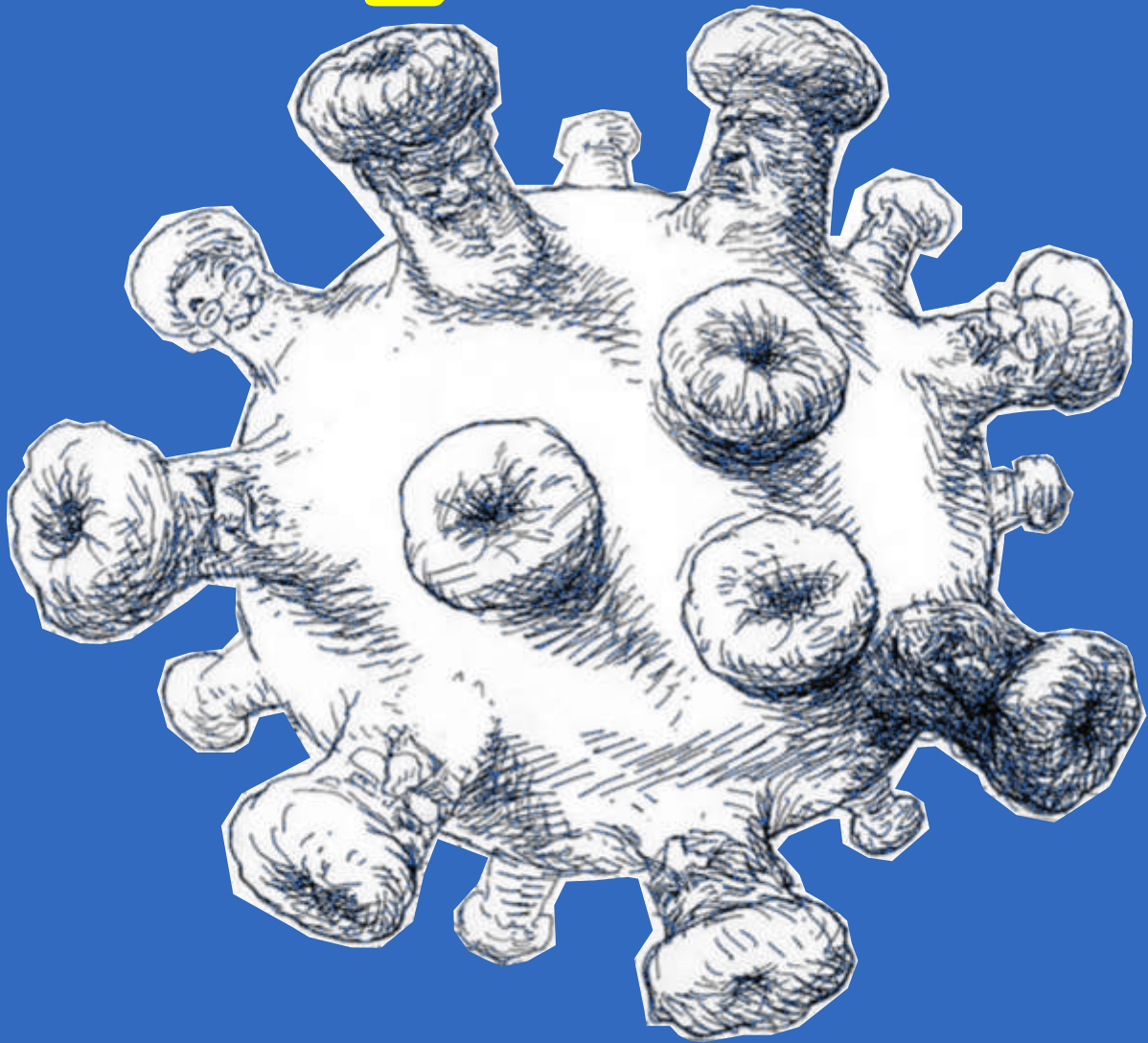




ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال هشتم شماره ۸۷ اسفند ۱۳۹۸

کرونا وی و لایت



عامل قتل ملت

نویسنده	موضوع	صفحه
توکا نیستانی	طرح روی جلد	1
جبهه ملی ایران	سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق	3
کاظم کردوانی	در ضرورت رهانیدن جمهوری و جمهوریت از بندهای تو در تو	4
عفو بین الملل	در اعتراضات آبان نیروهای امنیتی 23 کودک را کشتند	7
حسین باستانی	1200 ساعت اعترا فگیری سپاه با شکنجه و تهدید جنسی از نیلوفر بیانی	6
سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور	نامه ی سرگشاده به مدیر عامل سازمان بهداشت جهانی آقای تدروس آدانوم قبری سوس	11
خسرو گل سرخی	وصیت نامه خسرو گل سرخی — ایمان داشته باشید حکومت تان در حال احتضار است	12
زهر ا قاضی	برداشتی از کتاب ” مریم مادر کلمه ” نوشته علی طهماسبی	13
اردشیر لطفلیان	در گرامیداشت خاطره دریادار دکتر احمد مدنی	15
تقی روزبه	تلخکامی فرخ نگهدار از محروم شدن از حق طواف بر ” صندوق انتخابات ” !	17
جبهه ملی ایران	ریشه های نظری و تاریخی باور کبهه ملی ایران در باره فلسفه انتخابات	19
یک پزشک در ادلب	بدتر از این نمی شود	22

در سالروز درگذشت دکتر محمد مصدق، یاد و نام

آن قهرمان ملی را گرامی می داریم

پنجاه و سه سال پیش دکتر مصدق پس از تحمل سیزده سال حبس مجرد و تبعید خانگی در تاریخ چهاردهم اسفند 1345 در خاک این سرزمین جاودانه شد. نام بلند او در سربلندی نام آزادیخواهان، استقلال طلبان، میهن دوستان و عدالت جویان نقش بسته است. او که در دوران جوانی در انقلاب آزادیخواهانه مشروطیت شرکت داشت، حامل اصلی پیام آن انقلاب برای نسل های بعدی گردید. او پیشرو و مظهر نهضت ملی و ضد استعماری و ضد استبدادی ایران زمین و نهضت های آزادیخواهانه و ضد استعماری همه ی ملل شرق در قرن بیستم است. او در مقابل بازسازی استبداد، پس از انقلاب مشروطه نه تنها مقاوم ایستاد که همواره نسبت به آن هشدار داد و روشننگری کرد. او در روز 9 ابان 1304 در دوره پنجم مجلس شورای ملی در جو سنگین ترور و وحشت حاکم بر جامعه، در مقابل آغاز سلطنت رضا خان، مردانه ایستاد. و با این امر که یک نفر هم فرمانده کل قوا و سردار سپه و هم رئیس الوزراء و هم سلطان و هم صاحب اختیار کل امور کشور باشد به مخالفت برخاست. و گفت که این ارتجاع و استبداد است و در سایه استبداد مملکت سیر قهقاری خواهد پیمود. او شخصیتی بود که تا پایان عمر پاکش ذره ای از نظرات خود در مورد بازسازی استبداد، در قالب ظاهری نظام مشروطه پای پس نکشید. پس از شهریور 1320 و سقوط رضا شاه او موقعیت را جهت ایجاد نهضتی بزرگ برای برپا داشتن آزادی و استقلال و حاکمیت ملی مناسب یافت و در انتخابات دوره چهاردهم مجلس به عنوان نماینده اول مردم تهران به خانه ی ملت گام نهاد. و از همانجا مشعل پر فروغ نهضت ملی ایران را برافروخت و در پیشاپیش صفوف ملت قرار گرفت. او در اول آبانماه 1328 شالوده ی سازمان جبهه ملی ایران را پی ریخت. و به همراه 7

تن از یاران به مجلس شانزدهم وارد شده و توانست قانون ملی شدن صنعت نفت را در تاریخ 29 اسفند 1329 به تصویب نهایی برساند و آنگاه برای اجرای قانون ملی شدن نفت قبول مسئولیت نمود و در اردیبهشت 1330 دولت ملی را تشکیل داد و در مدت 28 ماه حکومت خود ده ها طرح مهم و اثر گذار را به مرحله ی اجرا در آورد که حیات سیاسی و اقتصادی این سرزمین را دگرگون و کشور را به سرعت به سمت تعالی و توسعه پیش برد که نسل های بعدی و آیندگان نیز از آن اقدامات بنیادین بهره مند شده و میشوند. شوربختانه ابر قدرت های انگلیس و آمریکا و شوروی با همراهی عوامل داخلی خود با انجام کودتای 28 مرداد 1332، مستقل ترین و دموکرات ترین دولت این سرزمین را سرنگون کردند و رهبر نهضت ملی ایران را تا پایان عمر در حبس و حصر نگاهداشتند.

چرا و چگونه دکتر مصدق مرد بزرگ تاریخ ما شناخته می شود ؟ او در فراز و هم در نشیب از مردم جدا نمی شود. رهبری به پا خاسته از آرمان و اراده ملی و از جنس ملت است. در طول زندگی پاکش همواره پنجه در پنجه ی دشمنان داخلی و خارجی است. نمی خواهد از او بت بسازند. بت تراش و بت پرست را نفرین می کند. او با مردم صادقانه برخورد می کند و هیچ گاه به مردم دروغ نمی گوید و هیچ نکته ای را از آنان مخفی نمی سازد. او در صد فریب مردم بر نمی آید. اهل خدعه و توطئه نیست. درستکار و پاک دست است و در هر پست و مقامی، در حوزه مدیریتش نا پاکی و دزدی و تجاوز به اموال مردم، امکان وقوع ندارد. به آزادی و استقلال تا بن دندان اعتقاد دارد. با تمام جهان در راستای حفظ منافع ملی و با احترام متقابل تعامل دارد. اهل بند وبست و ارتباط پنهانی و سازش با هیچ قدرتی

نیست. و با این خصوصیات است که او در جایگاه اسطوره ی فنا ناپذیر تاریخ ایران جای دارد.

جای دریغ و تاسف بسیار است که قدرت مداران برخاسته از انقلاب که پیش از پیروزی، استقلال و آزادی یعنی گفتمان مصدق را شعار و هدف خود قلمداد میکردند و با این شعار ها مردم را فریفته و اعتماد آنان را جلب کردند، امروز چنین پی آمد هایی از سرکوب و خشونت، فساد و سوء استفاده از قدرت، نا کار آمدی و سوء مدیریت را به بار آورده اند که شاهد آن هستیم. امروز در شرایطی که ملت ایران در نتیجه سوء سیاست ها و سوء مدیریت های جمهوری اسلامی، تلخ ترین و سیاه ترین دوران تاریخ خود را میگذراند و علاوه بر فقر و بیکاری، گرانی و تورم، سرکوب و کشته شدن در خیابان، ساقط شدن هواپیما و کشته شدن در آسمان، به بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و اپیدمی بیماری مرگ بار نیز دچار گردیده است، راه نجات کشور را در باز گشت به آزادی و استقلال و حاکمیت ملی یعنی رجوع به افکار و اندیشه های مصدق و تاسی به راه آن بزرگ مرد می دانیم و در این سالروز در گذشتش به روان پاکش درود می فرستیم. _____
چهاردهم اسفند 1398
تهران - شورای مرکزی جبهه ملی ایران

در ضرورتِ رهانیدن جمهوری و جمهوریت از بندهای تودرتو



کاظم کردوانی

دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۸ -
۱۰ فوریه ۲۰۲۰

با انقلاب ۵۷ یکی از دیرپاترین نظام‌های سیاسی در جهان و ایران فرو ریخت تا به ظاهر امر بدیل آن جمهور مردم شکل بگیرد، اما، از روز نخست «جمهوری» و «جمهوریت» در قربانگاه حکومت اسلامی «ولایت فقیه» قربانی شد. اگر در حال‌وهوای آن زمان که همراه بود با برآمدن نیروهای چندگانه‌ی سیاسی و اجتماعی «جمهوری‌خواه» توش رویارویی آشکار با این مفهوم را نداشتند و از سر اجبار «نام» را پذیرفتند اما، آن را چنان در سیاه‌چال یکی از تاریک‌ترین گوشه‌های تاریخ به بند کشیدند که نه نشانی از «جمهوریت» باقی بماند و نه کوریسویی از امید: «ولایت امر و امامت امت» ... که تا ظهور ... اصل

«تغییرناپذیر» باقی می‌ماند!

از آن نخستین روز تا به امروز گذشته از «ذوب‌شدگان ولایت»، مفهوم «جمهوری» به شکل‌های گوناگون به بند کشیده شده است:

نخست، آنان که «جمهوری‌خواهی» خود را بر اصل «اجرای بی‌تنازل قانون اساسی» استوار می‌سازند. درحقیقت کوشش برای تغییر «موازنه‌ی قوا» در درون حکومت را (بپذیریم از سر مردم‌دوستی) در لباس «جمهوریت» عرضه می‌کنند که درواقع چیزی نیست جز یک نسخه‌ی بدلی «جمهوری» و «جمهوریت».

دوم، اصلاح‌طلبان حکومتی که (بازهم بپذیریم که بسیاری از آنان غم مردم هم دارند) جمهوریت و جمهوری را در الغای نظارت استصوابی و پایبندی جناح دیگر به قانون و اجازه برای شرکت تمام‌وکمال در حکومت و حکمرانی خلاصه کرده‌اند.

سوم، طیف گسترده و چند رنگ آن بخش (به تأکید می‌گوییم «آن بخش» از اصلاح‌طلبان دینی بیرون از حکومت که سه دغدغه اصلی‌شان اصل «ولایت فقیه» و نبود آزادی و قانون‌گریزی حکومت است و نه «جمهوری» به معنای واقعی آن.

در دسته‌ی چهارم (اپوزیسیون) اما، وضعیت به کلی نوع دیگری است. اگر در این سخن گرایش‌های دو گانه‌ی سلطنت‌خواهان را کنار بگذاریم (که موضوع این مختصر نیستند) [۱] در این طیف بسیار متنوع جمهوری‌خواهان با شکل‌های گوناگونی از فراموشی تا حذف جمهوری‌خواهی روبه‌رو هستیم:

الف، آنان که در همکاری و همراهی با اصلاح‌طلبان حکومتی و حتی با خود هسته‌ی اصلی قدرت (با انگیزه‌ها و دلیل‌های متفاوت) گاه گوی سبقت از خود این اصلاح‌طلبان می‌ربایند. در واقع «جمهوری‌خواهی» را در مسلخ یکی از بدترین نوع حکومت‌های بشر قربانی می‌کنند. درحقیقت برای اینان «جمهوری‌خواهی» تزئین جمال است تا دست کمال. ب، آنان که در کوشش برای گشودن گره‌های پیش‌پا و راهیابی معضله‌های اجتماعی تکیه کردن بر جمهوری‌خواهی و پیامدهای چنین باوری را جدی نمی‌گیرند.

پ، آن گروه از جمهوری‌خواهان

دموکرات که خواست جمهوری را در حد اعلام تعلق‌خاطر خود کافی می‌دانند و پافشاری بیش از آن و ایستادگی بر اصل جمهوری‌خواهی را مخل همکاری با سلطنت‌خواهان آزادی‌خواه می‌دانند.

ت، آنان که با اصلی دانستن موضوع «دموکراسی» و فرعی فرض کردن شکل حکومت، و از جمله «جمهوری»، اساساً بر این باورند که موضوع اصلی شکل سلطنتی یا جمهوری حکومت آینده فرع بر اصل دموکراسی است و جمهوری‌خواهی نمی‌باید جایگاه خاصی داشته باشد. سخن گفتن از انگیزه‌ها و ... طرفداران این نگاه نه موضوع این نوشته‌ی کوتاه است و نه جایی در بحثی نظری دارد. تکیه‌ی این قلم بر استدلال‌هاست:

۱ - روشن است موضوع اصلی دموکراسی است و باید در مرکز توجه‌ی جمهوری‌خواهان باشد.

۲ - اغلب این دیدگاه در طرح موضوع در کلی‌گویی‌های ظاهری‌سند می‌ایستد بی‌آنکه به «مصدق» آن برسند.

۳ - اینکه گفته می‌شود که مهم محتوای حکومت است، موضوع مشاجره نیست. ما جمهوری‌خواهان نیز طرفدار هر نوع جمهوری‌ای نمی‌توانیم باشیم. در جهان امروز ما هم جمهوری استبدادی و دیکتاتوری و موروثی وجود دارد و هم جمهوری‌هایی که بر دموکراسی استوار هستند. و ما نمی‌توانیم جمهوری‌ای بدون حاکم بودن اصل‌های شناخته‌شده‌ی دموکراسی بپذیریم. اما، این سخن که شکل حکومت را مهم نمی‌داند به کلی به بیراهه می‌رود.

شکل حکومتی نه تنها موضوعی فرعی و به اصطلاح «شکلی» نیست، بلکه رابطه‌ی بسیار تنگاتنگ با محتوا دارد. از همین حکومت فعلی ایران بیاغازیم: آیا می‌توان گفت که شکل حکومت مهم نیست، مهم محتوای آن است و در چارچوب حکومت دینی هم می‌توان تغییرات و اصلاحاتی انجام داد تا به دموکراسی دست یابیم؟ حرفی که سخن بسیاری از اصطلاح‌طلبان حکومتی است. «شکل» حکومت در تعیین «محتوا»ی آن بسیار اساسی است. به محض آنکه شکلی، ظرفی برای حکومتی تعیین و تعریف می‌شود، آن شکل و آن ظرف، محتوای معین و مشخصی را در خود جای می‌دهد و ضرورت‌های خاص خود را هم دارد. کمی دقیق شویم.

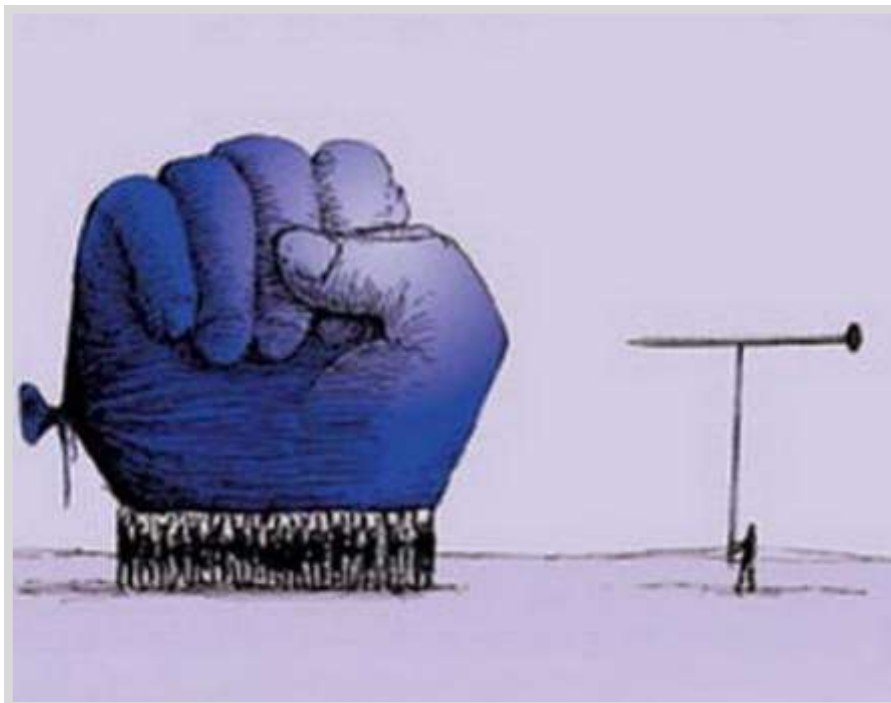
به محض اینکه موضوع حکومت سلطنتی مطرح می‌شود، ساختار خاص آن شکل می‌گیرد.

نخستین موضوع این است که کسی باید «شاه» باشد و در رأس حکومت قرار بگیرد. این شاه، مادام‌العمر باید باشد. گذشته از اینکه این «شاه» امروز مدعی نام و نشان دار دارد، این شاهی باید موروثی باشد و از نگاه نظری تا ابد هم باید در

خانواده‌ی او جاری باشد. یعنی صرف داشتن یک نام خانوادگی و یک «ژن» خاص، فرمان‌روایی نسل‌درنسل بعد را ضمانت می‌کند. یعنی در مملکت تنها یک نفر و یک خانواده، به دلیل «خونی» برتر از همه‌ی مردمان ایران قرار می‌گیرند! به دنبال آن و به ناگزیر این شاه باید حق و حقوقی هم داشته باشد! حتماً باید دارای اختیاراتی هم باشد، هرچند این اختیارات کم باشد (که تاریخ خود ما گواهی می‌دهد که در چرخه‌ی خود به این «کم» روزبه‌روز افزوده می‌شود).

دو دیگر، به دنبال طرح همین موضوع «شکل مهم نیست، اصل محتواس» بی‌درنگ نمونه‌ای تاریخی چاشنی آن می‌شود و مثال

مملکت انگلستان مطرح می‌گردد و آن را با جمهوری‌هایی که به شکل دیکتاتوری اداره می‌شوند مقایسه می‌کنند و می‌گویند انگلستان هم سلطنتی است، سوئد هم سلطنتی است، نروژ هم و ... از خیلی جمهوری‌های که در دنیای سوم و ... دموکراتیک‌تر و آزادتر و موفق‌تراند. اما در این قیاس به اصطلاح مع الفارق، یعنی مقایسه‌ی دو چیز بدون وجه اشتراک مناسب، همه‌ی تفاوت‌های تاریخی و نوع شکل‌گیری سلطنت در این کشورها با کشور ما را کاملاً نادیده می‌گیرند. گذشته از این واقعیت که در گذشته حکومت کشورهای اروپایی به شکل‌های سلطنتی یا امپراتوری بوده است و امروز از آن تعداد بسیار کم هستند



کشورهایی که حکومت پادشاهی دارند، نمونه‌ی انگلستان را در نظر بگیریم. در انگلستان، زمانی که چارلز اول در سال 1625 (نزدیک به چهارصد سال پیش) به سلطنت رسید و براساس اعتقادی که به سلطنت مطلقه داشت مجلس را نادیده گرفت و از در مخالفت با مجلس درآمد. و پیشنهاد مجلس برای سلطنت مشروطه را نپذیرفت و کار به جنگ داخلی کشیده شد و شکست خورد، در سال 1649 اعدام شد. او تنها شاهی بود که در انگلستان اعدام شد، چون طرفدار سلطنت مطلقه بود و مخالف مجلس و اختیارات آن. در انگلستان از سال 1215 میلادی، به این تاریخ توجه بفرمایید، یعنی بیش از

هشت قرن پیش در «منشور کبیر» یا Magna Carta «محدود شدن قدرت پادشاه پذیرفته شد. از جمله در ماده‌ی 39 آن تصریح شده است که «هیچ انسان آزادی نمی‌تواند به هیچ‌وجه بازداشت، زندانی، محروم از دارایی‌های خود تبعید، نابود شود مگر براساس یک قضاوت قانونی در راستای اجرای قانون این کشور». و بدین ترتیب بر الویت قانون بر قدرت خودکامه تصریح شده است. این منشور یکی از دستاوردهای تاریخی علیه استبداد پادشاهی است، در هشتصد سال پیش! در انگلستان در سال 1689، یعنی بیش از سیصد سال پیش، «منشور حقوق» (یا Bill of Rights) به پادشاهان انگلستان تحمیل شد که اساس سلطنت

قانونی را پایه‌ریزی کرد و آزادی بیان و جدل در پارلمان را به رسمیت شناخت. به سوابقه‌ی دیرینه‌ی پارلمان در انگلستان توجه بفرمایید. من در اینجا نمی‌خواهم که به تاریخ پارلمان در انگلستان و روند تکاملی آن بپردازم، بیرون از حوصله‌ی این گفت‌وگوست اما، تنها اشاره کنم که در دهه‌ی 1240 میلادی است که نخستین بار واژه‌ی

«پارلمان» برای «شورای بزرگ» مطرح می‌شود.

سومین موضوع در این خصوص، باید یادآوری کرد که در دو نوع حکومتی که ما تا به امروز داشته‌ایم، یعنی حکومت سلطنتی و حکومت ولایت فقیه، هر دو حکومت در بطن خود یک‌جوهر مشترک دارند: آن‌هم یک‌نوع «بیعت» است. البته «بیعت» همیشگی و فسخ‌ناشدنی یا غیرقابل فسخ. همان‌طور که در اصل یک‌صد و هفتاد و هفتم قانون اساسی جمهور اسلامی آمده است که «محتوای اصول مربوط به اسلامی بودن نظام و ابتدای کلیه قوانین و مقررات براساس موازین اسلامی و پایه‌های ایمانی و اهداف جمهوری اسلامی ایران و جمهوری بودن حکومت و ولایت امر و امامت امت و نیز اداره کشور با اتکاء به آراء عمومی و دین و مذهب رسمی ایران تغییرناپذیر است.» در حکومت سلطنتی نیز اصل بر «تغییرناپذیر» بودن حکومت است. یک‌بار که شما سلطنت را قبول کردید، این سلطنت هم همان‌طور که در اصل سی و ششم متمم قانون اساسی پیشین آمده است «نسلاً بعد نسل برقرار خواهد بود.» یعنی شما یک‌بار برای همیشه پذیرفته‌اید که این نوع حکومت برای همیشه وجود دارد و شما نمی‌توانید این اصل و این جوهر را کنار بگذارید.

آخرین مطلب این بحث مختصر در این خصوص: جامعه‌ی ما به‌رغم همه‌ی گشایش‌های دموکراتیکی که در ذهن مردم به‌وجود آمده است، هنوز «استعداد» فراوانی در استبدادپروری دارد. بکشیم خود را در آینه ببینیم! باید در جست‌وجوی نوع حکومتی باشیم که افزون بر محتوا، شکل آن

کم‌ترین امکان برای بازآفرینی استبداد داشته باشد. به‌خصوص، استبدادی که می‌تواند از پیشینه‌ای دیرپا و کهن بهره‌برد. شعار «خدا، شاه، میهن» فراموش‌مان نشود! شعار ملی حکومتی که هم بر فراز قله‌ها و هم در تبلیغ‌های حکومتی و هم ... همه جا بود، در برابر چشمان‌مان!

افزون‌بران، قدرت فریبده است، هم برای کسی که در رأس حکومت می‌نشیند و هم برای مردم. بحث بر سر شخص و یک خانواده نیست، بحث یک‌نه‌اد است!

ث: همواره تفاوتی مهم میان امپراطوری‌ها و حکومت‌های سلطنتی و حکومت‌های دینی با جمهوری وجود دارد. در بطن فلسفه‌ی وجودی امپراطوری‌ها و حکومت‌های سلطنتی و دینی عنصر نفی زمان نهفته است. نه برای حکومت امپراطوری، نه برای حکومت سلطنتی، نه برای حکومت دینی زمان مطرح نیست. حال‌آنکه در جمهوری، زمان با تمام

قد و قواره و وزن خود وجود دارد. جمهوریت یعنی در ارتباط، یعنی همراه بودن با زمان. ج: در جمهوری افزون بر آنکه مردم منشأ قدرت‌اند و همه‌ی قوه‌های مملکت از مردم ناشی می‌شوند نه از آن آسمان ناشناخته و نه از یک موهبت الهی دست‌نیافتنی، دموکراسی در حکومتی حقوق‌مدار می‌تواند به کامل‌ترین شکل خود دست یابد. و در جمهوری‌خواهی است که «شهروند» می‌تواند به کامل‌ترین وجه دارای «حق طبیعی خردورزانه» ای باشد که هم از نهادهای حقوقی و جامعه‌ی ملی می‌گیرد و هم از آنها ناشی می‌شود. *** و امروز یکی از کوشش‌های خیراندیشانه برای جمهوری و جمهوری‌خواهان رهانیدن مفهوم «جمهوری» و «جمهوریت» از بندهای پیچیده و تودرتویی است که این مفهوم را به زندان کشانده‌اند.

* برگرفته از نشریه‌ی «میهن»، شماره‌ی ۳۲ بهمن ۱۳۹۸ برابر با فوریه ۲۰۲۰

[1] ۱ این قلم آگاه است که در میان سلطنت‌خواهان دو گرایش وجود دارد یکی، که هنوز کعبه‌ی مطلوب‌اش همان رژیم پیشین با همه‌ی مختصه‌های آن است (که اغلب در گفتار و رفتار با مخالفان خود هیچ نوع پایبندی به اصول اخلاقی ندارند و رعایت نمی‌کنند) و دیگری، خود را مشروطه‌خواه و پایبند به آزادی و آزادی‌خواهی می‌دانند، اما، هر دو جناح (مشروطه‌خواه و سلطنت‌طلب) نوع حکومتی که طالب‌اند حکومت سلطنتی است. همان‌گونه‌که در قانون اساسی پس از مشروطیت و متمم آن نیز صحبت از «سلطنت و دیعه‌ای ...» است.

اطلاعیه روابط عمومی جبهه ملی ایران

اعضای شورای مرکزی و مسئولین کمیته‌های تشکیلاتی جبهه ملی ایران بنا داشتند که بر طبق معمول سنواتی در روز ۱۴ اسفند ۹۸، در پنجاه و سومین سالگرد درگذشت دکتر محمد مصدق بر سر مزار آن مرد بزرگ تاریخ در احمد آباد حضور یافته و نسبت به او ادای احترام بنمایند، اما متأسفانه به دلیل همه‌گیری گسترده بیماری عفونی خطیر در کشور و به منظور رعایت موازین بهداشتی، این برنامه لغو شده و مراسم بزرگداشت آن اسطوره فنا ناپذیر آزادیخواهی، استقلال طلبی و وطن دوستی به زمان مناسب دیگری در آینده موکول گردید.

تهران - روابط عمومی جبهه ملی ایران

عفو بین الملل: در اعتراضات آبان نیروهای امنیتی ۲۳

کودک را کشتند

۱۴ اسفند ۱۳۹۸

سازمان عفو بین الملل در گزارش تازه‌ای از کشتار دست‌کم ۲۳ کودک در جریان اعتراضات آبان‌ماه در ایران پرده برداشت. این کودکان با شلیک نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی کشته شدند. دختربچه‌ای که گفته می‌شود بین ۸ تا ۱۲ سال سن داشته است در میان کشته‌شدگان است.

سازمان عفو بین الملل در ادامه تحقیقات خود در گزارشی با عنوان «به بچه‌هایمان شلیک کردند - کشتار کودکان در اعتراضات آبان ۱۳۹۸، شواهدی ارائه داده است که نشان می‌دهد نیروهای امنیتی ایران دست‌کم ۲۳ کودک را در جریان این اعتراضات کشته‌اند.

براساس این گزارش، دست‌کم ۲۲ نفر از این کودکان بر اثر استفاده غیرقانونی نیروهای امنیتی از مهمات مرگبار علیه معترضان غیرمسلح و رهگذران جان باخته‌اند.

عفو بین الملل گفته است که جان‌باختگان شامل ۲۲ پسر ۱۲ تا ۱۷ ساله بوده‌اند و همچنین دختربچه‌ای که گفته می‌شود بین ۸ تا ۱۲ سال سن داشته است.

اعتراضات سراسری آبان ۱۳۹۸ پس از آن آغاز شد که حکومت شبانه نرخ بنزین را افزایش داد. این اعتراضات به سرعت به تظاهرات علیه حکومت ایران تبدیل شد و در جریان آن بر اساس گزارش سازمان عفو بین الملل دست‌کم ۲۰۴ نفر کشته شدند. خبرگزاری رویترز اما به نقل از منابع امنیتی جمهوری اسلامی شمار کشته‌شدگان را ۱۵۰۰ نفر اعلام کرد.

فیلیپ لوتر، مدیر پژوهش‌ها و امور حقوقی خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین الملل در باره کشتار کودکان می‌گوید: «در ماه‌های اخیر، ابعاد هولناک استفاده غیرقانونی نیروهای امنیتی ایران از سلاح‌های مرگبار برای سرکوب اعتراضات آبان‌ماه هرچه بیشتر در معرض دید قرار گرفته است. با این حال، باز هم تکان‌دهنده است

که ببینیم این همه کودک قربانی این قساوت شده‌اند. تحقیقات مستقل و بی‌طرفانه‌ای باید در مورد این کشتارها انجام شود و آمران و عاملان باید در دادگاه‌های عادلانه مورد محاکمه قرار گیرند.»

عفو بین الملل، با توجه به شرح جراحات‌ها در گواهی‌های فوت و جوازهای دفن در دست‌کم ۱۰ موردی که مورد بررسی قرار داده و براساس اطلاعاتی که از منابع موثق به دست آورده است، می‌گوید مرگ کودکان بر اثر شلیک گلوله به سر یا سینه آن‌ها بوده و این نشان می‌دهد که نیروهای امنیتی به قصد کشتن شلیک کرده بودند.

بنا به این گزارش، در دو مورد از ۱۰ موردی عفو بین الملل بررسی کرده، جراحات ناشی از اصابت گلوله به این کودکان در جوازهای دفن‌شان شرح داده شده است. در یکی از این گواهی‌ها به صدماتی از جمله «خون‌ریزی»، «لش‌شدگی مغز» و «خردشدگی استخوان جمجمه» اشاره شده است. در یک گواهی دیگر علت مرگ «خون‌ریزی وسیع داخلی» و «پارگی قلب و ریه» عنوان شده است.

در مورد یکی از کودکان، گزارش‌های متناقضی از علت مرگ به دست عفو بین الملل رسیده است. در یکی از گزارش‌ها از صدمات مهلک به سر در نتیجه ضرب و جرح از سوی نیروهای امنیتی گفته شده، و در گزارشی دیگر به اصابت گلوله‌های ساچمه‌ای به صورت قربانی، در شرایطی که گلوله‌ها از فاصله نزدیک شلیک شده بودند اشاره شده است.

بنا به مدارک عفو بین الملل، این ۲۳ کودک در ۱۳ شهر در ۶ استان اصفهان، فارس، کرمانشاه، خوزستان، کردستان و تهران کشته شده‌اند.

فیلیپ لوتر در این باره می‌گوید: «این واقعیت که اکثر موارد مرگ کودکان فقط در طول دو روز - روزهای دوم و سوم اعتراضات - اتفاق افتاده گواه دیگری است بر کشتار وسیع و

سریعی که نیروهای امنیتی ایران به راه انداختند تا ناراضی‌ها را به هر قیمت سرکوب کنند. در حالی که مقام‌ها و مسئولان حکومت ایران از انجام تحقیقات مستقل، بی‌طرفانه و مؤثر سر باز زده‌اند، ضرورت دارد که کشورهای عضو شورای حقوق بشر سازمان ملل یک مکانیسم تحقیقاتی برای رسیدگی به کشتار معترضان و رهگذران، از جمله کودکان، در اعتراضات آبان ماه ایجاد کنند.»

مقام‌های جمهوری اسلامی هنوز هیچ آماری درباره شمار کشته‌شدگان و بازداشت شده‌های اعتراضات آبان ۹۸ اعلام نکرده‌اند. نهادهای حکومتی مسئولیت اعلام این آمار را به دوش یکدیگر می‌اندازند و با سوء استفاده از اتفاقات بعدی که در ایران رخ داد، از جمله سرنگون کردن هواپیمای اوکراینی توسط شلیک سپاه پاسداران و شیوع ویروس کرونا در ایران تلاش می‌کنند تا ابعاد کشتار آبان‌ماه را به فراموشی بسپارند.

سازمان عفو بین الملل به تازگی در بیانیه‌ای خواستار اقدام فوری برای لغو حکم اعدام امیرحسین مرادی، محمد رجبی و سعید تمجیدی، سه تن از بازداشت‌شدگان اعتراضات آبان‌ماه و برگزاری دادگاهی عادلانه با حضور وکیل‌های اختیاری متهمان شد.

این سازمان در گزارش سالانه خود وضعیت حقوق بشر ایران در سال ۲۰۱۹ را «شدیداً رو به وخامت» خواند. جاوید رحمان، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران نیز در بخش بزرگی از تازه‌ترین گزارش خود که چهارشنبه ۳۰ بهمن / ۱۹ فوریه منتشر شد، به سرکوب شدید معترضان در جریان اعتراضات سراسری آبان ۹۸ پرداخته بود.

تهدید جنسی از نیلوفر بیانی،



نیلوفر بیانی، متهم ردیف دوم پرونده زندانیان محیط زیستی، در شرح حالی از وضعیت خود که بی بی سی به آن دسترسی پیدا کرده نوشته که بازجویان اطلاعات سپاه، برای گرفتن اعترافات ساختگی، او را طی "دستکم ۱۲۰۰ ساعت بازجویی" در معرض "شدیدترین شکنجه‌های روحی و روانی، تهدید به شکنجه فیزیکی و تهدیدهای جنسی" قرار داده اند.

این کارشناس محیط زیست، در شرح حال خود، که در اواسط بهمن ماه جاری تنظیم شده، آورده که ماموران در جریان بازجویی، ازجمله وی را تحت فشار به "تقلید صدای حیوانات وحشی" وادار ساخته و به "تزریق آمپول فلج کننده و آمپول هوا" تهدید کرده اند. او تاکید کرده که بازجویان، با نشان دادن عکس جسد کاووس سیدامامی هشدار داده اند: "عاقبت خودت و تمام همکاران و اعضای خانواده ات نیز همین است مگر آنکه هر آنچه ما می‌خواهیم بنویسی." کاووس سیدامامی، مدیرعامل مؤسسه حیات وحش میراث پارسیان و از فعالان شناخته شده محیط زیست در ایران بود که در ۴ بهمن ۱۳۹۶، از سوی سازمان اطلاعات سپاه دستگیر و متهم به جاسوسی شد. به گفته قوه قضاییه آقای سیدامامی در ۱۹ بهمن ۱۳۹۶ در زندان اوین "خودکشی" کرد، ولی نهادهای حقوق بشری در این ادعا تردید دارند.

خانم بیانی همچنین در نامه ای به آیت الله خامنه ای در ۲۲ بهمن ۱۳۹۷، به توضیح رفتار بازجویان سپاه پرداخته و در بخشی از آن نوشته که وی "به همراه ۷ مرد مسلح به ویلایی خصوصی در لواسان منتقل شده تا با وجود امتناع، مجبور به نظاره رفتار غیراخلاقی و غیراسلامی آنها در استخر خصوصی بشود." این نامه، بخشی از مجموعه مکاتبات بی حاصل متهم بامسئولان مختلف در مورد

وضعیت خود است که برای نخستین بار منتشر می‌شود.

او در نامه ای جداگانه به "حسینی" رئیس بند ۲-الف بازداشتگاه سپاه در اوین به تاریخ ۲۶ دی ۱۳۹۷، بخشی دیگر از رفتارهای ماموران را چنین توصیف کرده است: "تکرار مکرر کثیف‌ترین توهین‌های جنسی که در بازجویی‌های طولانی با حضور تیم بزرگی از بازجوها با جزئیات چندش آور تخیلی مطرح می‌کردند، و درخواست (مجبور کردن) از من که تصورات جنسی آنها را تکمیل کنم." در همین نامه، همچنین با اشاره به بی اثر ماندن تظلم‌های صورت گرفته به مقامات گوناگون تاکید شده: "در کمال ناباوری هر بار پس از افشاگری و درخواست کمک از مسئولین مربوطه با مضاعف شدن فشارها روبه‌رو شده و تهدیدها و شکنجه‌ها فزونی یافت و مکرراً به من یادآور می‌شدند... کاری نکن که لج سیستم را درآوری."

زندانی، در متن "آخرین دفاع" خود در شهریور ۱۳۹۸ نیز، که بیشتر منتشر نشده، از هراس دائمی از امکان عملی شدن تهدیدهای جنسی سربازجوی پرونده خبر داده: "ویدیوها گواهند که بازجوی اصلی با اسم مستعار حمید رضایی، که هنوز نام او رعشه بر تن من می‌آورد، چه رفتاری با من داشته است. به دلیل رفتارهای بی‌شرمانه اش هربار که بازجویی‌ها به درازا می‌کشید و تا بعد از تاریکی ادامه داشت وحشت از تعرض جدی وجودم را می‌لرزاند." نویسنده ادامه داده: "ترس من در مورد اینکه اگر هرآنچه می‌خواست نویسم دست به تعرض و خشونت جنسی بزند را تشدید می‌کرد. حضور توجیه نشده و غیرمنتظره او در مکان‌هایی مثل راهرو تاریک و حیاط بازداشتگاه و رفتار چندش‌آورش باعث می‌شد در هیچ جا احساس امنیت نکنم و اضطراب غیرقابل تحمل من به این دلیل هیچ وقت قطع نمی‌شد."

نیلوفر بیانی، در نامه جداگانه ای به

تاریخ ۴ بهمن ۱۳۹۷ به رئیس وقت قوه قضاییه صادق آملی لاریجانی آورده ماموران اطلاعات سپاه به صراحت به او می‌گفته اند: "بر دهان قاضی‌ای خواهند کوبید که حکمی غیر از حکم از پیش نوشته شده سپاه را در دادگاه قوه قضاییه قرائت کند." به گفته یک مقام مطلع، نیلوفر بیانی در ملاقاتی در اواسط شهریور ۱۳۹۷ با دادستان وقت تهران، عباس جعفری دولت آبادی نیز به او گفته بود که اعترافاتش زیر فشار شکنجه و تهدید بوده و کلاً دروغ است، ولی آقای دولت آبادی تاکید کرده اجازه پس گرفتن اعترافاتش را ندارد.

مراد طاهباز، نیلوفر بیانی، هومن جوکار، طاهر قدیریان، حمیده کاشانی، امیرحسین خالقی، سام رجبی و عبدالرضا کوهپایه، متهمان پرونده فعالان محیط زیستی هستند که سازمان اطلاعات سپاه، در بهمن و اسفند ۱۳۹۶ آنها را به اتهام جاسوسی دستگیر کرد. وزارت اطلاعات دیگر دستگاه اطلاعاتی ایران، که خود را تنها مرجع تشخیص جرم جاسوسی می‌داند، اتهام جاسوسی علیه متهمان این پرونده را بی‌مبنا دانسته بود. احکام دادگاه تجدیدنظر این هشت نفر، امروز سه شنبه ۲۹ بهمن اعلام شد و در عمل، چیزی جز تایید حکم ۸ آبان ۱۳۹۸ دادگاه بدوی آمده نبود. به گفته غلامحسین اسماعیلی سخنگوی قوه قضاییه، مراد طاهباز و نیلوفر بیانی به خاطر "همکاری با آمریکا به عنوان دولت مخاصم به ۱۰ سال حبس و رد وجوه ماخوذه"، هومن جوکار و طاهر قدیریان به خاطر "همکاری با دولت مخاصم آمریکا" به ۸ سال حبس، سام رجبی و سپیده (حمیده) کاشانی به خاطر "همکاری با دولت مخاصم آمریکا" به ۶ سال حبس، امیرحسین خالقی برای "جاسوسی" به ۶ سال حبس و عبدالرضا کوهپایه برای "اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت" به ۴ سال حبس محکوم شده اند.

در تیرماه گذشته، خانواده‌های این هشت نفر در نامه‌ای به ابراهیم رئیسی، رئیس قوه قضاییه، به قرار گرفتن این زندانیان تحت "ارعاب و فشار و شکنجه برای گرفتن اعتراف" و ارائه نشدن "هیچ سند و مدرکی از سوی دادسرا و اطلاعات سپاه" برای اثبات اتهامات وارده اعتراض کرده بودند.

'توصیف جزئیات زجر و درد شکنجه‌ها و لحظه اعدام'

نیلوفر بیانی در نامه ای که در اواسط بهمن ماه نوشته، به توصیف شکنجه‌هایی پرداخته که "طی ۲۲ ماه بازداشت موقت غیرقانونی" در بند ۲ - الف سپاه پاسداران متحمل شده است.

خانم بیانی با تاکید بر اینکه "هرگونه اعتراف مبنی بر جاسوسی یا فعل مجرمانه دیگر تحت شدیدترین شکنجه‌های روحی و روانی و تهدید به شکنجه فیزیکی و تهدیدهای جنسی طی دستکم ۱۲۰۰ ساعت بازجویی به من دیکته و القا شده"، از دادگاه خواسته "ویدیوها و فایل‌های صوتی بازجویی‌ها و همچنین پرونده پزشکی" او را در زمان بازداشت بررسی کند تا صحت گفته‌هایش تایید شود.

این زندانی گفته اتهامات مطرح علیه او "بدون ارائه حتی یک دلیل و سند قانونی" و صرفاً بر مبنای اعترافات اجباری و نیز گزارشات مجرمانه نیروهای مسلح صادر شده، "که به گفته قاضی شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران آن‌قدر مجرمانه هستند که نه متهم، نه وکیل، و نه حتی خود قاضی نیز اجازه رویت آنها را ندارند".

نیلوفر بیانی در تشریح رفتارهایی که با او صورت گرفته، به مواردی همچون "تهدید همه روزه به اعدام"، "تحمل ۸ ماه سلول انفرادی و در انزوای کامل و بازجویی‌های طولانی به مدت ۹ تا ۱۲ ساعت در روز و شب"، "بازجویی‌های ایستاده یا در حال چرخیدن با چشم‌بند یا در حال بشین و پاشو"، "توهین به خود و خانواده" و "تحقیر از جمله اجبار به تقلید صدای حیوانات وحشی" اشاره کرده است.

"تهدید به بازداشت و شکنجه پدر و مادر ۷۰ ساله"، "تهدید به حبس در سلول یک متری"، "تهدید به شکنجه فیزیکی با نشان دادن عکس و توصیف وسایل شکنجه"، "ساعت‌ها توصیف

جزئیات زجر و درد شکنجه‌ها و انتقال جزئیات حس لحظه اعدام" و تحت فشار گذاشتن زندانی با ادعای اعدام همکاران، از دیگر رفتارهای مورد اشاره در دفاعیات خانم بیانی هستند.

این زندانی همچنین نوشته بازجویان "با بالازدن آستین او را به تزریق آمپول فلج کننده و آمپول هوا تهدید کرده‌اند"، یکی از ماموران "هفته‌ها آن‌قدر به صندلی او در اتاق بازجویی لگد زده که دچار کمردردهای شدید شده"، و یک "بازجوی به ظاهر روحانی" از او خواسته "بین ۷۰ ضربه شلاق در ۲ روز و ۵۰ ضربه در یک روز" انتخاب کند. خانم بیانی در نامه ای که در ۲۶ دی به ۱۳۹۷ به رئیس بند ۲-الف نوشته بود، آورده که این روحانی خود را دارای مجوز مخصوص از جانب حسین طائب رئیس سازمان اطلاعات سپاه می‌دانسته. به نوشته زندانی، آن فرد "ادعا می کرد دارای مجوز مخصوص از مقامات بالا (طائب...) جهت شکنجه بنده با صدور حکم تعزیر (شلاق) می‌باشد".

نیلوفر بیانی در نامه ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ خود به آیت الله خامنه ای نیز، در گلایه ای جداگانه از شخص فوق نوشته این "فرد معمم" در جلسه ای به او گفته به علت مشغله قاضی پرونده بخشی از دادگاه را در اتاق بازجویی اطلاعات سپاه برگزار می‌کند، و افزوده: "[او] در پاسخ به تعجب من عصبانی شد و صندلی را به سوی من پرتاب کرد که باعث ضرب دیدگی زانویم شد".

نحوه اعتراف گیری از خانم بیانی در پرونده فعالان محیط زیستی از اهمیت زیادی برخوردار است؛ به این علت مشخص که اعترافات او به عنوان متهم ردیف دوم و مراد طاهباز به عنوان متهم ردیف اول پرونده، از "مستندات" اصلی سازمان اطلاعات سپاه در کل این پرونده محسوب می شوند. مرور پرونده هشت فعال محیط زیستی نشان می دهد که سازمان اطلاعات سپاه برای متهم کردن این افراد، "اعترافات" متهمان ردیف اول و دوم را مورد استناد قرار داده، در حالی که هر دوی آنها در دادگاه تاکید کرده اند اعترافاتشان تحت شکنجه بوده است.

طبق قوانین ایران، اقرار یک فرد فقط در مورد خود او معتبر است و اقرار در مورد خود نیز، تنها در صورتی قابل استناد خواهد بود که در حضور قاضی دادگاه -و نه بازجو- صورت گرفته باشد.

'نشان دادن بی مقدمه تصویر جسد کاووس سیدامامی'

نیلوفر بیانی در قسمتی از دفاعیات خود، از استفاده بازجویان اطلاعات سپاه از مرگ کاووس سیدامامی برای وادار کردن خود به اعتراف حکایت کرده است.

وی با ذکر اینکه فشارهای بازجویان در شرایط سلول انفرادی و انزوای کامل "باعث تزلزل روحی و روانی" او شده بوده، افزوده: "آنچه فروپاشی روانیم را کامل کرد، نشان دادن بی مقدمه تصویری از جسد دکتر سیدامامی در سردخانه بود، در حالی که خانواده اش کنارش ایستاده بودند. به من گفتند: عاقبت خودت و تمام همکاران و اعضای خانواده‌ها نیز همین است مگر آنکه هر آنچه ما می خواهیم بنویسی."

خانم بیانی افزوده: "در حالی که قدرت مقاومت در برابر فشار بازجوها را کاملاً از دست داده بودم مطالبی را به من دیکته کردند که بعدها از همان‌ها به عنوان اهرم فشار استفاده کردند. آنها می‌گفتند: خودت با دستان خودت حکم اعدامت را نوشتی. دیگر نمی‌توانی از قطار پیاده شوی."

او از بازجویانش نقل کرده: "تنها راه نجات خود و همکارانت نوشتن کامل آنچه می‌خواهیم است؛ یعنی سناریوی تخیلی و باورنکردنی جاسوسی تحت پوشش حفاظت محیط زیست."

به دنبال مرگ مشکوک آقای سیدامامی در زندان، بخشی از گزارش معاینه اولیه پزشکی قانونی به رسانه‌ها راه یافت که از "کبودی‌ها در نقاط مختلف بدن، جای تزریق پوستی روی جسد" و "آثار کبودی ناشی از فشار جسم دور گردن" حکایت داشت، ولی تلاش خانواده مقتول برای تحقیق بیشتر در مورد علت مرگ به جایی نرسید. همچنین، شکایت خانواده سیدامامی از صدا و سیما به خاطر پخش فیلمی تحت عنوان "منطقه ممنوعه" در بخش خبری ۲۰:۳۰ تلویزیون نیز بی نتیجه ماند.

این فیلم، با طرح اتهام "جاسوسی" آقای سیدامامی برای "دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا و اسرائیل"، بر ادعای خودکشی او و نیز اتهام اعترافش به جاسوسی قبل از مرگ پافشاری می کرد.

استناد به سفر حج مادر به عنوان مستند 'ارتباط با عربستان'

در بخشی از جلسه اول محاکمه نیلوفر بیانی در ۱۰ بهمن ۱۳۹۷، که بی بی سی به متن گفتگوهای آن دسترسی یافته، قاضی دادگاه ابوالقاسم صلواتی برای متهم کردن خانم بیانی به جاسوسی، به متن ایمیل های او استناد کرده که در اختیار بازجویان سپاه قرار داشته است.

قاضی صلواتی از جمله، با اشاره به ایمیل انگلیسی خانم بیانی به مراد طاهباز که در آن کلمه burn out به کار رفته گفته است: "چرا به مراد گفتی من burn out شدم؟ این اصطلاح جاسوسی است." خانم بیانی پاسخ داده: "این یک اصطلاح رایج در زبان انگلیسی است به معنی خسته بودن از کار زیاد. اشتباه ترجمه کردید." وی در ادامه کوشیده توضیح دهد این شیوه رجوع به اصطلاحات مانند آن است که یک انگلیسی زبان، استفاده از اصطلاح "قربان شما" در یک نامه فارسی را به معنی آمادگی برای انجام عملیات انتحاری تلقی کند.

در همین جلسه، به عنوان یکی از مستندات ارتباط با اسرائیل، جمله زیر از شوخی ایمیلی نیلوفر بیانی با یکی از دوستانش مورد استناد قرار گرفته است که "امشب یک پاسپورت اسرائیلی می گیرم و مذهبم را عوض می کنم." خانم بیانی در پاسخ به این اتهام گفته: "فقط شوخی بوده و متاسفم برای کشورم که در دادگاه امنیتی چنین شوخی ای به عنوان مدرک استفاده می شود."

باز در همین جلسه، قاضی با استناد به فرم های درخواست تابعیت کانادایی متهم که از ایمیل شخصیش استخراج شده، او را به ارتباط با عربستان سعودی متهم کرده. آقای صلواتی به طور مشخص گفته که خانم بیانی در فرم خود نوشته به عربستان رفته است.

در مقابل، نیلوفر بیانی توضیح داده که او در فرم درخواست تابعیت خود (که به دریافت تابعیت هم منجر نشده) هرگز نوشته که به عربستان رفته و دادگاه این موضوع را اشتباه متوجه شده. متهم افزوده آنچه مورد استناد دادگاه قرار گرفته این بوده که خانم بیانی در پرسشنامه درخواست

تابعیت مادر خود (و در پاسخ به پرسش مربوط به سفرهای قبلی متقاضی) اعلام کرده که مادرش به عربستان سعودی سفر کرده. سفری که برای حج بوده و اساساً هم سفر به عربستان جرم محسوب نمی شود.

در پایان همین جلسه دادگاه، خانم بیانی در حضور قاضی اعلام کرده که تحت شکنجه مجبور به اعتراف علیه خودش شده، اما ابوالقاسم صلواتی دستور اخراجش از دادگاه را داده است. نیلوفر بیانی بعدها، در جریان جلسه دوم دادگاه خود نیز تکرار کرده که تحت شکنجه وادار به اعتراف شده و نتیجتاً از حضور او در جلسات سوم، چهارم و پنجم محاکمه ممانعت به عمل آمده.

به گفته یک منبع مطلع، جلسه ابلاغ حکم دادگاه در آبان ۱۳۹۸، نهایتاً بدون حضور وکیل متهم برگزار شده و آقای صلواتی از نشان دادن متن حکم به خانم بیانی یا قبول درخواست او برای حضور وکیلش در جلسه خودداری کرده است.

این منبع می افزاید قاضی صلواتی سپس، با ذکر اینکه عاقبت جاسوسی همین است (نقل به مضمون) دستور داده نیلوفر بیانی را از دادگاه خارج کنند و ماموران، او را با بدرقتاری و "به صورت چهار دست و پا" از جلسه بیرون برده اند.

مجازات به خاطر دریافت حقوق از سازمان ملل در سوئیس

تاکید بر اتهام ارتباط امنیتی با دشمنان خارجی، در شرایطی صورت گرفته که در جلسات دادگاه، قاضی نتوانسته مشخص کند که از نظر او، متهم مشخصاً چه اطلاعاتی را به خارج از کشور منتقل کرده و از این کار، چه نفع مالی برده است. ظاهراً برای رفع همین خلا در پرونده بوده که دادگاه های بدوی و تجدیدنظر، سابقه همکاری خانم بیانی با سازمان ملل متحد در زمان اقامت در خارج از ایران و دریافت حقوق از این نهاد را، به عنوان مستند دریافت پول از خارج مورد تاکید قرار داده اند.

در بخشی از رای دادگاه، حقوقی که خانم بیانی به ازای ۵ سال کار برای برنامه محیط زیست سازمان ملل در سوئیس دریافت کرده (به گفته دادگاه: ۲۶۵ هزار دلار) به عنوان "مال ناشی از جرم" مورد اشاره قرار گرفته و او

ملزم به "مسترد" کردن آن به حکومت ایران شده است. همکاری نیلوفر بیانی با سازمان ملل، پس از گرفتن مدرک کارشناسی زیست شناسی از دانشگاه مک گیل کانادا و کارشناسی ارشد حفاظت حیات وحش از دانشگاه کلمبیای آمریکا، و پیش از بازگشت به ایران در تابستان ۱۳۹۶ صورت گرفته بود.

در حکم دادگاه، توضیح بیشتری داده نشده که چرا در حالی که ایران عضو سازمان ملل متحد است، باید کار کردن فردی برای سازمان ملل، آن هم در خارج از ایران، جرم تلقی شود.

در حکم دادگاه، استدلالی حتی عجیب تر، برای متهم کردن مراد طاهباز متهم ردیف اول پرونده و عضو هیأت مدیره موسسه حیات وحش میراث پارسیان به تحصیل "مال ناشی از جرم" به کار رفته است.

به گفته یک منبع مطلع، بازجویان سازمان اطلاعات سپاه در جریان بازجویی از این متهم او را تحت فشار گذاشته اند تا مجموع هزینه های مالی موسسه در طول ۱۰ سال فعالیت آن را بگوید و آقای طاهباز به طور تخمینی، عددی را اعلام کرده که حدود ۹۰ درصد آن، حاصل "کمک های ریالی" به موسسه حیات وحش میراث پارسیان بوده است.

با این حال، بازجویان از زندانی خواسته اند عدد فوق را به دلار تبدیل کند که حاصل این محاسبه، رقم ۶۰۰ هزار دلار را تولید کرده است.

همین رقم، به عنوان درآمد شخصی مراد طاهباز از ارتکاب جرم تعریف شده و او ملزم به "استرداد" ۶۰۰ هزار دلار "مال ناشی از جرم" به صندوق حکومت شده است.

نامه ی سرگشاده به مدیر عامل سازمان بهداشت جهانی آقای تدروس آدانوم قبریسوس

جناب آقای تدروس آدانوم قبریسوس،
ریاست محترم سازمان جهانی
بهداشت

عالیجناب!

از اظهار نگرانی واقع بینانه ی شما درباره ی گسترش سریع و خطرناک بیماری ویروس کرونا در ایران بسیار سپاسگزاریم. همدردی و احساس مسئولیت شما درباره ی وضع بد بهداشتی و زیستی ایرانیان بیشتر از سران حکومت و دولتمردان کنونی ایرانی است.

قطعا میدانید که جمهوری اسلامی ایران یک حکومت تمامیت خواه است. نمایندگان واقعی ملت در حکومت نقشی ندارند و جان و مال ملت ایران در اثر دیکتاتوری خونین در داخل و تنش زایی حکومت در خارج از کشور در خطر دائمی است.

ایران یکی از کشورهای است که شیوع و گسترش ویروس کرونا در آن بعد از چین بیشترین گسترش را در جهان داشته است. علیرغم اشاعه ی این بیماری کشنده در ایران از اواخر ماه دسامبر ۲۰۱۹ در شهر مذهبی قم حکومت ایران در سه روز اول هیچگونه اطلاعی به مردم نداد و نه تنها از اقدامات لازم برای جلوگیری از گسترش آن خودداری کرد، بلکه برای پیشبرد اهداف سیاسی و تبلیغاتی و تظاهر به برخورداری از پشتیبانی مردم، ایشان را به شرکت در اجتماعات عمومی و تظاهرات ۲۲ بهمن ماه (۱۱ فوریه) سالروز انقلاب و نمایش انتخاباتی دوم اسفند (21 فوریه) تشویق نمود.

حکومت هنوز هم میزان واقعی شیوع و سایر اطلاعات مربوطه را از مردم پنهان نگاه میدارد. پزشکان و خبرنگارانی که گوشه ای از این فاجعه را گزارش می کنند، دستگیر و زندانی میشوند و هنوز هم یک آمار واقعی از میزان ابتلا و مرگ و میر در ایران در دست نیست. به گفته نیویورک تایمز:

"پنهانکاری و ناروشن بودن اشاعه ی بیماری در کشور این ظن را افزایش می دهد که شمار آلودگی ها بسیار فراتر از آن است که حکومت ایران رسماً اعلام کرده است". بین 19 تا 23 فوریه مقامات رسمی ایران شمار مبتلایان به بیماری کرونا را 43 نفر گزارش کردند، حال آنکه بنابر پژوهش هایی که در دانشگاه تورونتو - کانادا انجام و در رسانه ها انعکاس یافت، این رقم معادل 18300 نفر تخمین زده شد.

به این ترتیب حکومت ایران نه تنها غیر مسئولانه جان بسیاری از مردم و کادرهای پزشکی بیمارستانهای ایران بلکه مردم منطقه و تمامی جهان را با خطر بیشتر ابتلا به این ویروس خطرناک روبرو ساخته است. جمهوری اسلامی به این هم بسنده نکرده، کمک مستقیم ایرانیان خارج از کشور به هم میهنان خود و یا کمک های انساندوستانه برخی کشورها را به دلائل ایدئولوژیک با بی اعتنایی کامل به جان و سلامت مردم ایران پذیرا نشده است. این در حالیست که به علت بی برنامه گی حکومت، فقدان وسائل و آمادگی های لازم برای مقابله با این اپیدمی، مسلماً مردم ایران باید قادر باشند از هر گونه کمکی برخوردار شوند.

عالیجناب!

سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور که برای آزادی، دموکراسی و جدایی دین از حکومت در ادامه راه دکتر محمد مصدق بنیانگذار جبهه ملی ایران مبارزه میکند و اجازه ی هیچگونه فعالیت علنی در ایران را ندارد ضمن ابراز تشکر صمیمانه از شما به عنوان یک انسان و مدیر عامل سازمان بهداشت جهانی که همین روزها تجهیزات پزشکی از جمله کیت های تشخیص ویروس کرونا، ماسک و دستگاه های تنفسی به ایران ارسال کرده است و از سازمان شما به عنوان یک مرجع بین المللی انتظار دارد که برای جلوگیری از مرگ و میر بیشتر مردم بی گناه ایران و همچنین کاهش خطر برای جامعه

جهانی، از حکومت ایران بخواهید که به پنهانکاری خاتمه داده، هم آمار درست از وضعیت ابتلای ایرانیان به کرونا ارائه دهد و هم برای پذیرش کمک های خارجی برای کمک مستقیم به هموطنان و جلوگیری از شیوع بیشتر کرونا و نجات جان مبتلایان به این ویروس مانعی ایجاد نکند.

طبیعی است که ما ایرانیان خارج از کشور نیز، بمنظور جلوگیری از سوء استفاده ی دست اندرکاران حکومتی از کمک های اهدایی که در جمهوری اسلامی معمول است، آماده هرگونه کمک مستقیم به هموطنان خود در ایران و پشتیبانی فعالانه از اقدامات نجات بخش سازمان بهداشت جهانی هستیم. ما به این وسیله همچنین سازمان های انسان دوست دیگر مانند سازمان پزشکان بدون مرز، سازمان گزارشگران بدون مرز و صلیب سرخ جهانی و دیگر نهادهای انسان دوست جهانی را برای نجات ملت ایران به کمک می طلبیم.

سازمانهای جبهه ملی ایران در خارج از کشور

سوم مارس 2020

info@iranazad.info
<http://www.iranazad.info>

۱۲ زندانی سیاسی زن زندان اوین خواهان تحریم انتخابات شدند

٢٨ بهمن ١٣٩٨

۱۲ زندانی سیاسی زن، محبوس در زندان اوین، در بیانیه مشترکی از تحریم انتخابات حمایت کردند. آن‌ها در این بیانیه نوشتند: «هر کسی که پای صندوق‌های رأی می‌رود اثر انگشتش بر روی ماشه اسلحه‌ای که به سمت جوانان انقلابی شلیک می‌شود ثبت خواهد شد و نشان تأییدی بر نظام حاکم و جنایاتش است.» آن‌ها با بیان این‌که «۴۱ سال است که با تکرار کلمه انتخابات سعی دارند حکومت

سراسر استبدادی‌شان را دموکراتیک نشان دهند»، با اشاره به اعتراضات دو سال اخیر افزوده‌اند: «مردم ایران آرای واقعی و بی‌بازگشت خود را از دی‌ماه ۹۶ تا قیام خونین آبان‌ماه ۹۸ و پس از آن با جان برکفی در خیابان‌ها رسا اعلام کرده‌اند (...). برماست که انتخاباتشان را برای خودشان بگذاریم و در میدان واقعی انتخابات مردمی باقی بمانیم». یاسمین آریانی، ندا آشتیانی، راحله احمدی، مریم اکبری منفرد، لیلا حسین‌زاده، سهیلا حجاب، آتنا دائمی، سپیده فرهان، منیره عرب

شاهی، صبا کرد افشاری، ندا ناجی،
سمانه نوروز مرادی امضاکنندگان این
بیانیه هستند.

وصیت نامه خسرو گلسرخی — ایمان داشته باشید حکومتان در حال احتضار است

خسرو گلسرخی یکی از مشهورترین مبارزان چپ و کمونیست ایران در دوران سلطنت پهلوی دوم، بعد از محاکمه در یک دادگاه نظامی، در بیست و نهم بهمن ماه سال ۵۲ به همراه کرامت دانشیان اعدام و در قطعه ی ۲۳ بهشت زهرا به خاک سپرده شد. علاوه بر دفاعیات مشهور گلسرخی که از تلویزیون مستقیماً پخش شد، گلسرخی وصیت نامه ای نیز از خود به جای گذاشته که در سحرگاه روز بیست و نه بهمن ۵۲، اندکی قبل از تیرباران او نگاشته شده است:

وصیت نامه خسرو گلسرخی

وصیت نامه ی غیر ارتشی «خسرو
گلبرخی» فرزند قدیر، در سحرگاه

59 11 05

من یک فدایی خلق ایران هستم و شناسنامه من جز عشق به مردم چیز دیگری نیست. من خونم را به توده های گرسنه و پا برهنه ی ایران تقدیم می کنم و شما آقایان فاشیست ها که فرزندان خلق ایران را بدون هیچگونه مدرکی به قتل گاه می فرستید، ایمان داشته باشید که خلق محروم ایران انتقام خون فرزندان خود را خواهد گرفت، شما ایمان داشته باشید، از هر قطر خون ما صدها فدایی بر می خیزد و روزی قلب همه ی شما را خواهد شکافت. شما ایمان داشته باشید که حکومت غیرقانونی ایران که در ۲۸ مرداد سیاه به خلق ایران توسط آمریکا تحمیل شده در حال احتضار است و دیر یا زود با انقلاب قهر آمیز توده های ستم کشیده ایران واژگون خواهد شد ”

گا سرخی
و ضمنا یک عدد حلقه ی پلاتین
(طلای سفید) و مبلغ یک هزار و
دویست ریال وجه نقد را به خانواده و
با به زرم بدهید.

خون ما پیره‌ن کارگران ، خون ما
پیره‌ن دهقانان، خون ما پیره‌ن
سربازان.

خون ما پرچم خاک ماست

نماینده دادستانی ارتش سرگرد
قباذ
فرمانده گردان زندان سروان حسن
زاده

افسر اطلاعات سروان جاوید نسب
قاضی عسگر صادق متقی , نماینده
شهریاری

برداشتی از کتاب "مریم مادر کلمه"

نوشته علی طهماسبی،

زکریا قاضی

اگر زنان نیز به خویشتن خویش ایمان آورند از آن نوع ایمانی که در آن نه مردان را انکار کنند بلکه خود را باور بدارند و زنانگی عمیق خویش را پیورند، شعر زندگی را خواهند سرود این نوشته نقد کتاب "مریم مادر کلمه" نیست چرا که خود را شایسته نوشتن نقد بر چنین کتابی نمی بینیم ، بلکه برداشتی است از این کتاب . روایت مریم با طرح پرسشی آغاز می شود که تا پایان ذهن خواننده را به چالش می گیرد . اگر مقصود از طرح سوره مریم ، معرفی عیسی مسیح است چرا این سوره مریم نام گرفته؟ نویسنده ، علی طهماسبی ، در پی این سؤال دو رویکرد متفاوت انجیل ها و قرآن را در باره مریم بررسی می کند .

زن در عهد عتیق عنصری گناه آلود معرفی می شود که با خود گناه را به این جهان می آورد و در پی گناه نخستین زن، زمین هم که نماد زن است ملعون می شود و این لعنت ها به فرزندان زن نیز کشیده می شوند . در عهد جدید نیز این نگرش ریشه دوانیده و مریم به عنوان زن، حتی در مقام مادر مسیح باز هم مورد بی توجهی قرار گرفته ، تا جاییکه از قول مسیح به مادرش آمده : ای زن مرا با تو چه کار است ؟ (انجیل یوحنا باب دوم آیات 5-13) دیگر اینکه در انجیل ها، مریم شخصیت اصلی و کانونی نیست زیرا هیچکدام از انجیل های مورد قبول کلیسا به نام مریم خوانده نشده . اما نویسنده رویکرد قرآن را به مریم مثبت تلقی نموده و نام مریم را بر این سوره ، به نقطه کانونی تبدیل شدن مریم به جای مسیح دانسته است . همچنین سخن مسیح را در آیه 32 در مورد مادر ، حکایت از توجه مثبت قرآن به زن و عنصر مادرانه می داند . در باره پنج حرف مقطعه که در ابتدای سوره مریم آمده نیز نویسنده به نوعی رمز گشایی رسیده است و

مخاطب این رمزها را کاهنان یهود می داند . سپس متناسب با رویکرد قرآن به داستان ذکر می پردازد آنگاه که پایان عمر خویش را با نگرانی می نگریست و نومیدانه در انتظار کسی بود تا میراث آل یعقوب را بدو سپارد. پاسخ انتظار و نگرانی های ذکر ، یحیی (بشارتگر حیات) است که "پیش از آن خداوند برای او همنامی" قرار نداده بود از آیه شانزدهم که داستان مریم آغاز می شود هر چند سخنی از دغدغه مریم در قرآن به میان نیامده اما او را زنی معرفی می کند که طی مراحل رشد، با روح جمعی قبیله و سپس با روح خداوند پیوند می خورد و با آگاهی خویش حامل کلمه ای می شود که قدرت " تمیز و تشخیص " را در آن روزگار آشوب زده به ظهور می رساند و دسیسه های دین فروشان را آشکار می کند .

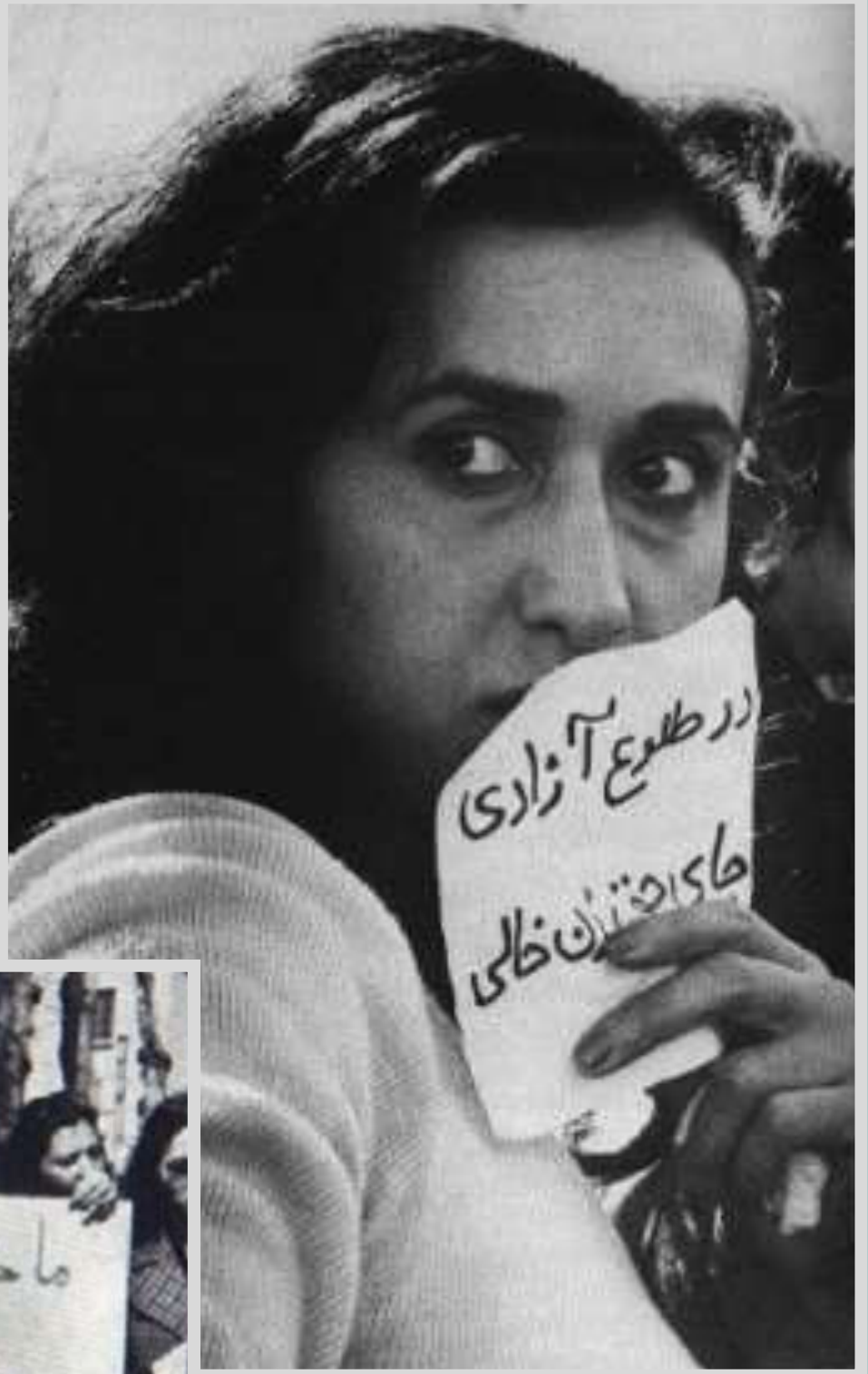
آنچه قابل توجه است اینکه قرآن اینگونه فرزند دار شدن را که حاصل فراروی آگاهانه از مرز "بودن" است منوط به گذر از فردیت و آرزوی نجات برای همگان می داند و رنگ جنس پرستی بر آن نزده است . اینجاست که نقش مادر، از مادر شخصی فراتر رفته ، و به مادر همگان تبدیل شده و "مادر" مقدس می شود . دور شدن مریم از اهلش به این می ماند که از ارزش های حاکم بر جامعه خویش که به نوعی سیاه نمایی چهره مادر بوده فاصله می گیرد و این آیین ورود به مرحله مادر مقدس شدن است . در نظام سلطه مرد بر زن، زنان نیز در جستجوی پیدا کردن راه هایی برای سلطه هستند . در این نظام ارزش هایی که فرزند می آموزد نیز کارکردی جز سلطه بر دیگران ندارند . اما کسانی که چهره سیاه مادر را پس

می زنند و مادر مقدس را از درون خویش فرا می خوانند بهای عمل خود را با مورد اتهام قرار گرفتن و رانده شدن می پردازند . مریم پس از اینکه با بی اعتنایی از قوم خود دور می شود در قلمروی که سرشار از سکوت بود و در آن همه چیز به آنی بستگی داشت ، در افقی که زمین و آسمان به هم می پیوندند قرار می گیرد و از بطن سکوت و عمق این پیوند ، آهنگ تولد کودکی نواخته می شود که نه يك كودك ، بل انسان کاملی بود که در معصومیت ازلی خود ، کودکی را می مانست .

حالا مریم با این " قدرت تمیز و تشخیص " شمشیر تیزی را در دست داشت که با آن نمایش رقص زیبایی را آغاز کرد . در آن نمایش جنگ و خشونت رنگ می باخت و جای خود را به تحمل تفاوت آدمها و به عشق و دوست داشتن همه چیز و همه کس می داد . جشن زیستن آغاز شده بود و نشانی از دشمنی در آن دیده نمی شد . نوای موسیقی این جشن طنینی ماندگار یافت و گاهی که آرزوی نجات ورستگاری از اعماق وجود کسی تلنگر می بزند ، می تواند در سکوتی عمیق این طنین را بشنود . در پایان توجه به این نکته ضروری است که نه سوره مریم ، نه کتاب "مریم مادر کلمه" به زن و ابعاد وجودی گوناگون زن پرداختند و در آنها زن "مادر" تعریف شده است . ولی در این تعریف ، عمیق ترین خرد زنانه که روح مادرانه است به تصویر کشیده شده . هر کس در پیوند با روح مادرانه خویش می تواند شعر زندگی زمانه اش را بسراید . آنگونه شعری که چون مشعل پیشاپیش راهش را روشن کند و جان مایه اش را از زمین بگیرد . اگر زنان نیز به خویشتن خویش ایمان آورند از آن نوع ایمانی که در آن نه مردان را انکار کنند بلکه خود را باور بدارند و زنانگی عمیق خویش را خواهند سرود . و شاید این شعر يك بیت مشترك در هر زمانی داشته باشد : هنوز خواهان رؤیت رخساره خدایم در شکوفه های نواخته.

مریم میرزاخانے

گرافے باد
۸ مارس
روز
جہانے زن



March 8 Tehran, Iran 1979

جہان ملے ایران

در گرامیداشت خاطره در یادار دکتر احمد مدنی و

قدر شناسی از مبارزات و خدمات او

اردشیر لطفعلیان

در یادار دکتر احمد مدنی روز بیست و سوم بهمن ماه 1384 (12 فوریه 2005) پس از یک دوره دشوار بیماری دیده از جهان فروبست و خانواده، دوستان و معتقدانش را به سوگی فراموش ناشدنی و دردناک مبتلا کرد. چند ماه پیش از آن خبر، ابتلای او به سرطان کشنده لوزالمعده دوستانش را در شگفتی بزرگی فرو برد، چون همه او را با آن قامت راست، نگاه پرفروغ، توان پایان ناپذیر برای کار و پرهیز از شکمبارگی، نماد مجسم تندرستی می دانستند. با درگذشت نابینگام در یادار مدنی ایران یکی از خدمتکاران راستین خود را از دست داد و جبهه دموکراسی و آزادی خواهی از حضور رهبری فرهیخته، مبارزی صمیمی و خستگی ناپذیر محروم ماند. فقدان او در روزگار دشواری که با چیرگی واپسی گرایان دین فروش بر میهن ما می گذرد، بی شک ضایعه ای جبران ناپذیر بود. شاد روان دکتر احمد مدنی پیشی از عمر خود را به پیکار در راه تامین حاکمیت ملی و مردم سالاری گذراند و در این راه خطرهای بسیاری را به جان خرید. شخصیت نیرومند انسانی در یادار مدنی، آگاهی وسیعش از مسائل سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و برازندگی رفتار و گفتار وی همه جا او را از دیگر سیاست پیشگان شاخص و ممتاز می کرد. در توضیف سجایای در یادار مدنی سخن بسیار می توان گفت ولی در این فرصت من می خواهم تنها به دو ویژگی برجسته آن مرد بزرگ که در سالهای اشنایی و همکاری با او مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد اشاره کنم. نخست آنکه برای شادروان مدنی دموکراسی و آزادی بیان بر خلاف شیوه مرسوم بسیاری از سیاست پیشگان ما از مقوله شعار نبود، بلکه او با تمام وجود به دموکراسی و اصول آن اعتقاد داشت. در اجتماعاتی که با حضور وی داشتیم، بیش از هرکس دیگری به رای اکثریت، اگر هم موافق نظر او نبود، احترام می گذاشت، عقاید مخالف را با بردباری می شنید و در صورت موجه و مستدل بودن یا میل و رغبت می پذیرفت. سخنان آن زنده یاد در کنگره دوم جبهه ملی ایران در آمریکا که در سپتامبر 2004 در واشنگتن تشکیل شد و به پیشنهاد دکتر مدنی یک روز آن به گروه های دیگری غیر از جبهه ملی اختصاص یافت، سعه صدر و آمادگی اش را برای شرکت در یک جبهه وسیع دموکراسی خواهی بر اساس منافع پایدار ملی با هدف پایان دادن به وضع هولناک کشور به روشنی به معرض نمایش گذاشت. ویژگی دیگر آن مرد آزاده، منش مثبت و روحیه مقاوم او

بود که از دشواری ها نمی هراسید و ادامه مبارزه را برای آزاد ساختن کشور از زیر سلطه خونبار روحانی نمایان حاکم علیرغم همه شکست ها و ناکامی ها به دوستان و همزمانش توصیه میکرد. این روحیه حتی در آخرین روزهای زندگی که بیماری وی رو به شدت داشت در نامه هایی که با خط خوش و دیده نواز به دوستانش می نوشت موج می زد. در گذشت نا منتظر در یادار مدنی باید برای همه معتقدان و شیفتگان راه آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی تلنگری بیدار کننده باشد که به ارزیابی عملکرد خود در چهاردهه گذشته بپردازند و با الهام از راه و روش آن بزرگمرد برای پایان دادن به پراکندگی و هدر دادن نیروهای خود طرحی نو در اندازند.

در یادار احمد مدنی در مردادماه 1308 در شهر کرمان به جهان دیده گشود. دوره دبستان و دبیرستان را در همان شهر به پایان برد و برای ادامه تحصیل عازم تهران شد. او در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران نام نوشت و به طور هم زمان به خدمت نیروی دریایی نیز پیوست. یک سال بعد برای گذراندن تحصیلات تخصصی این نیرو به انگلستان اعزام شد. وی پس از طی مدارج مختلف در آبان ماه 1348 به درجه دریاداری ارتقاء یافت. پیشی از دوران خدمت او در بندر عباس و جزایر خلیج فارس گذشت. او از همان آغاز نو جوانی گرایش های ملی خود را آشکار کرد. با تشکیل جبهه ملی ایران و آغاز جنبش ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق به آن جنبش پیوست که بعد از وقوع کودتای 28 مرداد سی و دو برای یک نظامی سابقه مطلوبی به شمار نمی رفت. با این همه، تحصیلات برجسته و کفایت و توانایی مدیریتش او را به چهره درخشانی در نیروی دریایی تبدیل کرد. اما محیط فاسد ارتش شاهنشاهی سرانجام نتوانست آن افسر شجاع و درستکار را تحمل کند. دکتر مدنی در سال 1351 به دلیل مخالفت و مبارزه با خلافتکاریهایی که در سطح کشور جریان داشت سرانجام از خدمت نیروی دریایی برکنار شد. وی از آن تاریخ تا پیروزی انقلاب بهمن 1357 به تدریس علوم سیاسی و اقتصاد در دانشکده های مختلف در سطح کشور اشتغال داشت و با وجود مخاطراتی که پیروی از راه و رسم دکتر مصدق در دوران بعد از کودتای 28 مرداد متوجه همگان، بویژه یک افسر بلند پایه نیروی دریایی بود، هرگز از عقاید خود دست برنداشت و در هماهنگی با دیگر ملی گرایان به

مبارزات پیگیر خود ادامه داد. در همین دوران بود که به تألیف چندین کتاب ارزنده در علوم سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فنی توفیق یافت. از آن میان می توان به "ارمغان شوم"، "محاکمه بد آموزی های استعمار"، "جغرافیای خلیج فارس نشینان"، "اقتاب غروب ناپذیر"، "اقتصاد خاور میانه"، "جامعه شناسی اقتصادی"، "مدیریت صنعتی"، "اقتصاد ایران"، "اقتصاد توسعه"، "اقتصاد اجتماعی و برنامه ریزی اقتصادی"، اشاره کرد.

با پیروزی انقلاب و تشکیل دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان، در یادار مدنی به عنوان وزیر دفاع و فرمانده نیروی دریایی منصوب شد ولی چندی نگذشت که تحریف انقلاب از مسیر اصل خود توسط آیت الله خمینی و دستیاران او آغاز شد که در یادار مدنی با شجاعت و سرسختی در برابر آن قد علم کرد. از این رو پس از حدود دو ماه از وزارت دفاع کناره گرفت. یکی از علل اصلی این استعفا فشار آیت الله خمینی و اطرافیان او برای اعزام نیرو به کردستان بود که با مخالفت صریح او مواجه گردید. در این رابطه در یادار مدنی در مصاحبه ای اعلام داشت که مسائل کردستان مانند بسیاری از مشکلات دیگر مردم ایران ایران، ریشه اقتصادی دارد و قبل از هر چیز باید راه حل های اقتصادی برای آنها جست. وی آمادگی خود را برای به عهده گرفتن استانداری کردستان و برطرف ساختن نارضایتی مردم منطقه بدون استفاده از نیروی نظامی اعلام داشت ولی خمینی و روحانی نمایان همدست او که از توسعه نفوذ میهن دوستانی مانند در یادار مدنی بیمناک بودند نپذیرفتند و در نتیجه سوء تدبیر و سوء نیت آنان نا آرامی های کردستان اوج گرفت و به کشته شدن بسیاری از هموطنان کرد و آوارگی شمار بزرگی از آنان و نابسامانی مزمن در آن استان که تا امروز هم ادامه دارد انجامید.

پس از استعفای در یادار مدنی از وزارت دفاع، مهندس بازرگان بی درنگ از او خواست که استانداری بسیاری حساس خوزستان را که از آغاز انقلاب به سبب ناآرامی و شورش های متوالی بلا تصدی مانده بود عهده دار شود. در یادار مدنی این مسئولیت دشوار را به عنوان یک تکلیف ملی بدون تردید پذیرفت و خوزستان نا آرام و آشوب زده در پرتو کاردانی و قاطعیت او در کوتاهترین مدت با کمترین تلفات ممکن به آرامش رسید.

ولی دشمنان دستاربنده دکتر مدنی که از موفقیت درخشان او سخت ناخشنود بودند به اشاعه اتهامات ناروا و بی اساس علیه وی دست زدند تا آنجا که

آیت الله خمینی سه نفر از نزدیکانش را برای تحقیق به خوزستان فرستاد. آن سه بهر گجا که رفتند جز ابراز رضایت از کاردانی و حسن سلوک مدنی چیزی نشنیدند و غیر مشاهده آثار نیک مدیریت وی چیزی ندیدند. یکی از نمونه های عملکرد درخشان درباردار مدنی مدنی جلوگیری از ادامه کار آدم کشان منفور خمینی مانند صادق خلخالی در آن استان بود. درباردار مدنی از همان نخستین روزهای به ثمر رسیدن انقلاب با صراحت و شجاعت بی نظیری به مخالفت با تصدی امور توسط دستار بندان برخاست و بر ضرورت جدایی دین از حکومت تأکید ورزید و این خود از نظر خمینی و همدستانش گناهی ناخوشودنی به شمار می رفت. او حتی در گفتگویی با یکی از خبرنگاران روزنامه اطلاعات مخالفت صریح خود را با اصل ولایت فقیه که شالوده قدرت خمینی را تشکیل می داد اعلام داشت. همچنین از ابراز مخالفت شدید با اشغال سفارت آمریکا و گروگان گیری دیپلمات های آمریکایی توسط گروهی که به عنوان "دانشجویان پیرو خط امام" به آن اقدام فاجعه بار دست زدند خودداری نکرد و در نامه شدید اللحنی به خمینی در مورد پی آمدهای خانه برانداز آن هشدار داد.

درباردار مدنی در نخستین انتخابات ریاست جمهوری بعد از انقلاب شرکت کرد و با وجود جو نا مساعدی که توسط دستار بندان علیه او به وجود آمده بود و تبلیغات خصمانه آنان، با بیش از دو میلیون و ششصد هزار رای بعد از بنی صدر و قبل از همه نامزدهای دیگر قرار گرفت. در سال 1359 هنگامی که دادگاه به اصطلاح انقلاب درباردار مدنی را برای محاکمه احضار کرد، او در نامه کوبنده ای ضمن بر شمردن بی قانونی های دستار بندان پاسخ دندان شکنی به آن احضار داد. بخشی از آن نامه در مقاله بسیار تأثیر گذاری که توسط همکار پیشین او درباردار امیر هوشنگ آرین پور پس از در گذشت وی نگارش یافت آمده است. بنا بر همین مقاله، درباردار مدنی سه ماه پس از خروج از ایران در تاریخ 19 آذر 1359 نامه سرگشاه ای خطاب به آیت الله خمینی نوشت که چند بند از آن در زیر نقل می شود: "این انقلابی که نخست گیتی را به شگفتی واداشت و به دل های نا امید محرومان جهان نوید پیروزی و بهروزی داد و دنیایی از افتخار را برای ملت ایران فراهم نمود، حالا بر اثر کج روی ها، آن چنان پژمرده و چرکین شده که مایه سرافکنندگی ملت گردیده است.

این اسلامی که در آغاز انقلاب، آن چنان درخشیدنی داشت که جهانی را به تحیر واداشت، حالا به سبب ناخردی های خودی های بدتر از بیگانه، آن چنان قلب شده و بدل گردیده که قبلاً حتی به اندیشه هم در نمی آمد. و در نتیجه، رنج و تأثر ملت ایران را به بار آورده و موجب

شرمساریش در همه کشورها و نزد همه مردم شده است.

افسوس و صد افسوس، که پرتو انقلابمان خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

افسوس و صد افسوس، که چراغی که بدست ملت روشن شد، اینک بدست عواملتان خاموش گردیده است.

افسوس و صد افسوس، که بنائی را که خودتان برافراشتید و به همت شما شکل و زیور گرفت اینک بدست خویش، اسباب فرو ریختنش را فراهم کرده اید.

آیا به شما می گویند که وضع مملکت چگونه است و ملت چه می کشد و کشور به چه ویرانه ای تبدیل شده و چه تفرقه و هرج و مرجی بر مردم حکومت میکند؟

آیا به شما می گویند که چه دستبردهایی به بیت المال ملت زده شده که روی چنگیزیان را سفید کرده است و چه ثروت های بیکران مالی و فرهنگی که به تاراج رفته که دیگر چیرانشان محال است و تأثر بارتر آنکه همچنان به تاراج و یغما می رود و چه نزدیک است که همه ملت ایران را سائل به کف بنماید و بی نواتر از پی نوا گرداند؟

آیا به شما می گویند که این جمهوری به اصطلاح اسلامی و این انقلاب به اصطلاح اسلامی و این دولت کم توان نادان به اصطلاح اسلامی و این دادگاه های کذایی به اصطلاح اسلامی، با ویرانگری ها و واپس گرانیهای خود چه زحری به ملت داده اند و می دهند و چه به روزگار اسلام و انقلاب و ملت و کشور آورده و می آورند؟

آیا میدانید که "عوامل بنی امیه" آنچنان عرصه را بر ملت ایران تنگ گرفته اند که مردم نه تنها از انقلابی این چنین، بلکه از اسلامی این چنین نیز بیزار شده اند؟

برای رضای خدا و خشنودی رسول خدا، بیایید دست کم، پسوند اسلامی را از آخر جمهوری اسلامی، مجلس شورای اسلامی، انقلاب اسلامی، دادگاه های اسلامی و غیره بردارید. این ها مایه ننگ اسلامند، اینها مایه ننگ ملت ایرانند، اینها ملت را بی سامان و مملکت را پریشان و انقلاب را بی دفاع و هر روز مردم را بدتر از روز پیش، همانگونه که تاکنون کرده اند، می کنند

بیایید و بگذارید که ملت ایران، از این واگرایی ها و واپس گرایی های ناخردانه ای که اینک در مسیر آن قرار گرفته است رهایی یابد و با روز پیش رود و حرکتی بجو داشته باشد تا نزد دیگر اقوام و ملل گیتی سر شکسته و منفعل نشود. ..."

در جای دیگری از نامه چنین آمده است: "این ملت انقلاب نکرد و دگرگونی پدید نیاورد که از گزند آدم کشانی خونریز و سنگدل وارهد و به گزند آدم کشانی خونریزتر و سنگدل تر مبتلا شود.

مردم کشور ما چه گناهی کرده اند که می باید اینقدر سیلی بخورند و اینقدر زجر بکشند؟

نگذارید که متجاوزان به حقوق ملت، اینقدر مردم آزاده خاطر کشورمان را آزار دهند و مملکت را نابود گردانند و هستی ملت را به یغما برند و به

حقوق مردم تازیش کنند، که به هر حال، خواه بر چگونگی ها آگاه باشید و خواه بدانگونه که باید آگاه نباشید، چون رهبری ملت را به خود داده اید، مسئولیت نیز به شما محول است و بر آنچه که می گذرد نزد خدا و ملت پاسخگو خواهید بود.

لذا بیایید و بگذارید که پس از تحمل اینهمه سختی و مشقت، سرانجام ملت به امنیت قضائی، امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت کاری، امنیت زندگی و حکومت قانون مردمی نائل آید.

تا بدنبال آن، سازندگی، آغاز گردد و چرخ های خلافت کشور به حرکت در آید.

باشد که مردم رنج کشیده کشورمان، از این زنده بگوری و مرگ تدریجی که فعلاً دارند رهائی یابند"

در گذشت درباردار مدنی در همه جا واکنش وسیع و اندوهناک محافل ملی و میهن پرستان راستین را به دنبال دشت و بیابانه ها و سروده های بسیاری در ارتباط با آن رویداد ماتمزا انتشار یافت که جای نقل آنها در این مختصر نیست.

"حتی داریوش همایون رهبر تشکیلات مشروطه طلب در خارج از کشور به این مناسبت نوشت: "دکتر مدنی نامی شناخته شده در نهضت ملی ایران بود و در برابر هردو رژیم شاهنشاهی و دیکتاتوری مذهبی ایستاد و مبارزه خویش را برای نیل به ایرانی آزاد و دموکرات ادامه داد."

برای حسن ختام چند بیتی از شعر دکتر مرتضی مشایخی را در رثای درباردار دکتر مدنی، به نقل از همان نوشته درباردار آرین پور در زیر مشاهده کنید:

ای مرغ حق از کنج قفس از چه پریدی/ خون دل شدی و از همه احباب پریدی

از جور جهان جان عزیزت به لب آمد/ دل کندی و بر عرش برین جای گزیدی
با دشمن خونخوار بهر گوشه گیتی/ جنگیدی و در خون خود ای دوست طپیدی

جان باختی آخر به ره ملت ایران/ در دهر به جز جور و جفا هیچ ندیدی
در صلح و که جنگ تو در خشکی و دریا/ عمری ز پی خدمت این خلق دویدی

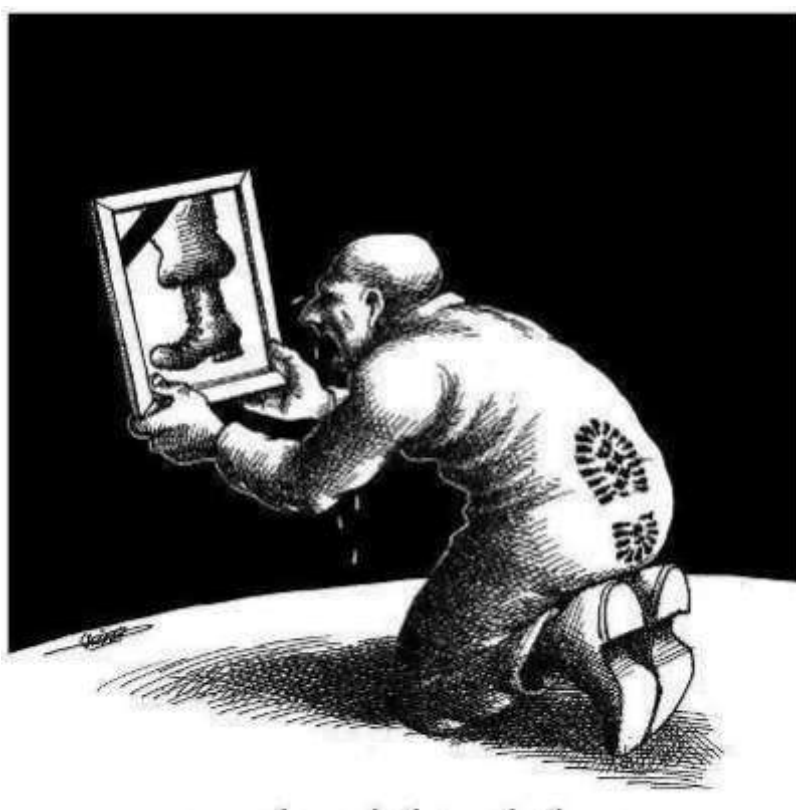
جان عرضه نمودی تو به بازار محبت/ جز بار غم دوست متاعی نخریدی
کی میروی ای مرغ بهشتی تو ز خاطر/ از کنج قفس گر چه تو یکباره پریدی

یادش گرمی باد. باشد که زندگی و مبارزات افتخار آمیز او تا استقرار آزادی و دموکراسی و حاکمیت ملی الگوی کوشندگان این راه قرار گیرد.

تلخکامی فرخ نگهدار از مهروم شدن از

حق طواف بر «صندوق انتخابات» !

مبادا که ما را از مناسک طواف، حول کعبه صندوق دور سازد و به همه یاران و همراهان قدیم و جدیدش و همه هموطنان «همراه» توصیه می کند که بجای تحریم، علیه محروم کردن از صندوق اعتراض کنید. ۴- کبوتری که فرخ نگهدار از شبکلاهی بیرون کشید! با این همه او در یک لحظه خلسه وار، و در پشت گردوخاکی که به بپاکرده است، با جسارتی مثال زدنی و دوارز انتظار می گوید: جمهوری اسلامی مرا از زندگی و فعالیت در کشورخودم محروم کرده است، اما اگر در آنجا هم بودم اعتراض می کردم که چرا بخش بزرگی از مردم کشورم از حق مشارکت در انتخابات محروم اند؟



دلسوزانه اش به بخود و نظام کرده است! ۳- نکته دیگر نگرانی شدیدوی از خطرست شدن باور و اعتماد لاقفل

۱ - صندوق رأی، فقط اصلاح طلبان را آچمز و بلاموضوع نکرده است بلکه شماری از خیل همراهان اصلاح طلب در داخل و یا خارج را نیز به دردسرانداخته و آن ها را نیز به نوعی با بحران هویت همراه ساخته است. یکی از آن ها فرخ نگهدار است که معمولاً حتی کاسه داغ تر از اصلاح طلبان بوده و اخیراً با نوشته ای پیرامون شرکت در انتخابات سعی کرده است که در شرایط جدید و وانفوسای تحریم گسترده و تلاطمات فزاینده جامعه، برای حفظ و تداوم موضعگیری های تا کنون شناخته شده اش مفری بیابد. چرا که بنظر می رسد روندهای خلاف آمدیکی دوسال اخیر همه آن ها را دودکرده و به هوافرستاده باشد. از همین رو با یک سری لفاظی ها و

بخشی از اصلاح طلبان نسبت به نهاد صندوق و انتخابات به عنوان بنیان رفرمیسم است. بهمین دلیل پیامش به آن ها این است که مبادا در این بزنگاه سخت زمانه، دستخوش تردید بشوند و نسبت به کرامات صندوق بدبین! با عطف به نگرانی از چنین لغزشی است که می نویسد: زمانه سختی است و در این زمانه سخت ما باید صد بار سخت تر مواظبت کنیم که مبادا با عمل سیاسی ما نهاد انتخابات آسیب ببیند، یا اصول بنیادین اندیشه رفرمیستی دستخوش تزلزل گردد! بهمین دلیل فرخ مثل جن از واژه بسم اله، از واژه تحریم هراسان است؛

تلقین های توخالی بخودش می کوشد که شایدرمق تازه ای به خود به دمد. ۲-ویژگی این نوشته* که در آستانه برگزاری «انتصابات» رژیم انتشار یافته، قبل از هرچیز بازتاب حرمان و حسرتی است که از به بادرفتن امیدها و آرزوهائی حکایت می کند که در انطباق با ایمان قلبی دیرپائی است که او نسبت به اصلاح نظام و از جمله جهت گیری شخص خامنه ای به عنوان رهبر نظام داشته است. چنان که بخش اول و عمده نوشته خود را خطاب به «رهبر» نگاشته است و جفائی که او با گوش ندادن به نصایح

و به هیچ فهرستی رای نمیدادم.

اما اگر در حوزه ای نامزدی صدای ناراضیان و منقدان بود بر مردم خرده نمی گرفتم که چرا رای می دهید. گرچه او خواسته است به نوعی و به این شکل همان سیاستی را که اصلاح طلبان تحت عنوان عدم ارائه لیست برای تهران اعلام کرده اند را کپی کند و شاید هم به همین لحاظ هم پس از مشاهده بیانیه آن ها مبادرت به نوشتن این مطلب کرده باشد؛ اما این بخودی خود نکته اصلی نیست و نکته اصلی در جای دیگر است: می دانیم که او در سال های گذشته ظاهرا انجام مناسکش هیچ گاه قطع نمی شده است و در همین خارج کشور هم با رفتن به سفارتخانه رژیم ارادت قلبی خود به صندوق را نشان می داده است. .

اما ظاهرا این بار فرصت چنین نیایشی به تمام و کمال از او گرفته شده است گرچه باید به او حق داد که پرده برداری از این محرومیت ولو ناخواسته و غیر عمد- از حق طواف حول صندوق- با توجه به فضای عمومی تحریم و خلوتی صندوق ها توسط او کارساده ای نباشد. چرا که او نه فقط بلحاظ وجدانی که هم چنین بخاطر خطر سوء برداشت از رأی ندادن و بدآموزی ها و تعبیر و تفسیرهای نادرستی که ممکن است از آن «محرومیت اجباری» بشود، سخت نگران است!

بهمین دلیل سعی کرده است که آن محرومیت را در لابلای گردوخاکی که در کل نوشته اش به پا کرده است به شکل نامحسوسی مطرح و جاسازی

کند. فقط باید درک کرد برای کسی که چندین دهه است هویتش را در ستایش از صندوق به عنوان رکن دموکراسی در نظام ولایت فقیه و امید به تقویت آن در همین نظام سرکرده است، و در همین نوشته اش بکرات حول آن قسم یاد می کند، دور شدن از آن رؤیای ساخته و پرداخته شده تا چه حد تلخ و مترادف از خودبیگانه شدن است. و بر همین اساس هم قبل از طرح سراسر است و بی مقدمه موضوع سعی کرده است با مقدمات و مقارنات و سوگند خوردن و هشدارها تاحدی که ممکن است خطر آن بدآموزی ها و سوء تعبیرها را زائل کند؛ در حقیقت باید به رژیم به عنوان مقصر اصلی لعنت فرستاد که حتی فرخ نگهدار را هم محکوم به تحریم اجباری و ناخواسته کرده است!

پرش به دوره پسا خامنه ای و پسا ترامپ! ۵- در پاراگراف پایانی، فرخ نگهدار بجای آن که به دلایل و ریشه های خطابودن تصورات و ادعاهایش در مورد سیر تحولات نظام که این همه سال ها با چنان سماجتی از آن ها دفاع کرده است به پردازد و نخواهد آن را به نپذیرفتن توصیه هایش توسط خامنه ای احاله دهد؛ و نقد و واکاوی تجربه چندین دهه تجربه را در بزنگاه یک بیان سراسر شکست خورده به عنوان بدیهی ترین واکنش طبیعی هراسانی بداند که که با شکست پیش انگاره هایش آن ها را در برابر خود قرار می دهد؛ هم چنان شاهد فرار به جلو و یک فرافکنی بزرگ هستیم؛ از دوره حیات خامنه ای در این سو و ترامپ در آنسو به مثابه دو قطب شر

می جهد و در فراسوی آن ها بدبنال رستگاری و زنده کردن امید ها می گردد. از این رو با همه یأس و حرمان و تلخکامی اش، خود را از تک و تا نپانداخته و سعی می کند که مشعل امید را با حفظ همان پیش انگاره های عمیقاً رسوب کرده در وجودش زنده نگهدارد. از همین رو وقتی با روندهای خلاف آمداورها و ذهنیت خود مواجه می شود، با پرش از واقعیت سرسخت فوق به گفته خودش، با حلول روحش در کالبدیک منجم باشی، پیش بینی که نه، پیشگویی کرده است که دل قوی دارید که با مرگ خامنه ای و رفتن ترامپ و آمدن سندرز به جای ترامپ، بسان پایان خوش داستان های پلیسی-جنائی همه چیز به خیر و خوبی سپری خواهد شد! نه فقط ایران که بلکه کل جهان از بیگانگی اش در خواهد آمد. همانطور که فرخ نگهدار هم از خجالت همه در خواهد آمد! در حقیقت او تحلیل نمی کند بلکه فال بینی کرده و آرزوهایش را ردیف می کند. دیری است که واقعیت های جهان از ورای او به شکل مثال های افلاطونی بر دیوار مقابل منعکس می شود!

«اعتراض به محروم سازی» به جای تحریم انتخابات

<https://news.gooya.com/2020/02/post-35376.php>

برای آشنائی بیشتر با شبه فلسفه فرخ نگهدار نگاه کنید به مقاله میزگردی بی سی و میزانشن طنزآمیزی که حضور فرخ نگهدار و مخمل باف بر دوضندلی مقابل هم بوجود آورد!

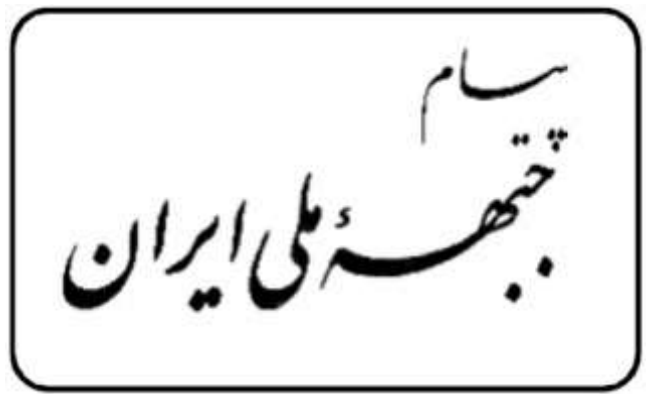
«شبه هنرمند»

هیچ امر اجتماعی برایش مطرح نیست. هیچ جریانی او را تکان نمی دهد؛ به تمام مسائل مملکتی بی اعتناست. دنیا را آب ببرد او را خواب برده است. - «شبه هنرمند» دلال و معامله گر خوبی ست. تنها منافع شخص خودش مطرح است. مثل هر دلالی چانه می زند، همیشه دست پیش می گیرد که پس نیفتد. در مقابل زورمندان چاپلوس و متملق و خاکسپار و عید و ذلیل است، در مقابل مردم گردنکش و زورگو و از خود راضی و مغرور دائم رنگ عوض می کند و دائم این بت عیار به شکل دگر آید. مدام راهی جشن ها و جشنواره هاست. اصلاً جشن ها را این شبه هنرمندان

ترتیب می دهند و راه می اندازند و بیت المال ملت را بر باد می دهند. در هر مجلسی و هر محفلی باید حضور داشته باشند. اگر کاری انجام می دهند به هزار بند و بست دست می زنند؛ جایزه بگیر حرفه ای هستند. افتخارات تفویض شده را همیشه و همه جا پدک کش خود می کنند، عکس هایی که در موقعیت های مختلف گرفته اند زینت بخش خانه و کاشانه شان است. با وسایل به اصطلاح روابط جمعی، از روزنامه بگیر تا رادیو و تلویزیون روابط بسیار حسنه دارند. بدین ترتیب است که همیشه با قیافه های مختلف عکس مبارکشان زینت بخش صفحات مطبوعات است. و با حالت های بزرگووارانه در صفحات تلویزیون ظاهر می شوند، صدایشان از برنامه های متعدد رادیو پخش می شود. دست به مصاحبه شان بسیار عالی ست. کاری نکنند، کاری نکنند، دائم مصاحبه می کنند!

از سخنرانی غلامحسین ساعدی در

«ده شب» شب های شاعران و نویسندگان، انجمن فرهنگی ایران و آلمان | گردآوری به کوشش ناصر مؤذن | انتشارات امیرکبیر | چاپ اول، ۱۳۹۵



ریشه‌های نظری و تاریخی باور جبهه ملی ایران درباره فلسفه انتخابات

نیز، نه محصول پاورهای هیأت حاکمه و نه محصول جنگ ابرقدرت‌ها، بلکه محصول خیزش و فشارهای اجتماعی بود. کمالینکه بنا به گزارش سفارت‌خانه‌های انگلیس و فرانسه درباره شهریور ۱۳۲۰، اگر عزم دولت انگلستان برای خلع رضاشاه نبود، ملت خود حداکثر تا دو سال دیگر دست به نوعی انقلاب می‌زد. کمالینکه زمان کناره‌گیری و تبعید رضاشاه، هیچ طیف و طبقه‌ای در مقام مقابله با عزم دولت انگلستان برنیامد، تا جایی‌که بیشتر احاد ملت شادمانی و پایکوبی‌کردند، حتی نزدیکان خود رضاشاه، مانند فروغی، دشتی و دیگران هم‌نوا با ملت بودند. اگر رضاشاه دارای پشتیبانی حتی بخش کوچکی از ملت بود، نه از سلطنت خلع و نه طبعاً تبعید می‌شد. همین زمینه اجتماعی و استقلال ملی موجب عقب‌نشینی هیأت حاکمه و سدی در مقابل ادامه اشغال ایران‌زمین توسط متفقین و در نهایت موجبات پیدایی جنبش نهضت ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی ایران به‌رهبری دکتر محمد مصدق، را فراهم گردید.

در آن بستر سیاسی و اجتماعی زمینه‌های بنیاد و تعمیق دولت ملی برخاسته از اراده ملت و پیوند دولت - ملت وجود داشت. نکته بارز درباره دولت ملی و پیوند دولت - ملت؛ این‌که ملت نه تنها پدیدار کننده دولت ملی که همواره به‌پای دارنده آن بود. نه تنها دولت ملی دکتر مصدق تداوم آرمان‌های نهضت ملی ایران که تبلور آرمان و اراده ملت بود. از سویی دیگر تداوم ۲۸ ماهه دولت به‌رغم کودتاهای خنده ابرقدرت‌ها، برآمده از مقاومت و مداومت ملت بود. با این تفاسیر دگرترین علمی ملت - دولت، در دوران نهضت ملی و دولت ملی دکتر مصدق، تعاریف دیگری نیز پیدا می‌کند. اگر چنین زمینه و ریشه‌های قوی حاکمیت ملی‌تکون، تأسیس و حتی تثبیت نمی‌شد، کودتایی نظامی با این گستره توسط سه ابر قدرت رقم نمی‌خورد. کودتایی که مصداق بارز حمله و تجاوز بی‌رحمانه بود.

تحقق «حاکمیت ملی» است. چنانچه در آن اصل اساسنامه جبهه ملی ایران (به‌تاریخ آبان ۱۳۲۸) ایجاد حکومت ملی / دولت ملی را به‌وسیله تأمین دو رکن آزادی بیان و آزادی انتخابات دانسته است.

در نظر جبهه ملی ایران، آنچه که مقدم از «انتخابات» محسوب می‌شود، به‌رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت و وجود آزادی‌های اساسی، است. بنابراین میزان تنها صندوق رای نیست، بلکه رای و صندوق رای، حتی از حقوق است مشروط بر آنکه پیش نیازهای لازم محقق باشد. آنچه که ملاک و مینا است؛ حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت و وجود حقوق و آزادی‌های اساسی می‌باشد. صندوق رای و انتخابات، وسیله‌ای برای تحکیم حق حاکمیت ملی است.

در پستری که حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت و آزادی‌های اساسی وجود نداشته باشد، انتخابات و صندوق رای، معنا و مفهومی ندارد، بلکه در جوامعی که حق حاکمیت ملی وجود ندارد و استبداد و دیکتاتوری حاکم است، آن صندوق رای و انتخابات تنها وسیله برای تثبیت نظام استبدادی است. در چنان شرایطی هیچگاه از صندوق رای و برگزاری انتخابات، دموکراسی، حاکمیت ملی، آزادی، توسعه و ... حاصل نمی‌شود.

این‌که می‌گویند صندوق رای و برگزاری انتخابات، به‌تنهایی، تمرینی برای دموکراسی و یا مقدمه‌ای برای رسیدن به دموکراسی است، سخن درستی نمی‌باشد. زیرا فرایند تحقق و تحکیم مبنای دموکراسی و همچنین تربیت دموکراتیک، ادواری دارد که صندوق رای و انتخابات، تنها به عنوان یک مرحله از آن محسوب می‌شود.

۲ - گفتار حاضر ناقض شرایط شکل‌گیری جبهه ملی ایران نیست زیرا شرایط حاکم در دهه ۲۰ اساساً قابل مقایسه با شرایط پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیست. کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تمامی مبادی حاکمیت ملی را مسدود و منقطع ساخت، در حالی‌که شرایط حاکم بر دهه ۲۰ با تمام فراز و فرودها، امکان حاکمیت ملی را متصور می‌کرد. ضمن این‌که دولت ملی و دموکرات دکتر مصدق محصول شرایط دهه ۲۰ است. شکل‌گیری شرایط حاکم بر دهه ۲۰

چرا جبهه ملی ایران انتخابات و صندوق رای را بدون تحقق پیش‌شرط‌های لازم برای برگزاری یک انتخابات سالم و واقعی مثل آزادی احزاب، آزادی مطبوعات و آزادی اجتماعات حق نمی‌داند، و انتخابات بدون این پیش‌شرط‌ها را جز فریب ملت چیز دیگری نمی‌داند و چرا حق حاکمیت ملی را حتی از حقوق اساسی می‌داند؟

چرا جبهه ملی ایران با همه‌پرسی مخالف و موافق انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس مؤسسان قانون اساسی است؟

۱ - جبهه ملی ایران از بدو پیدایش تاکنون، بر مبنای اساسنامه و همچنین مناسبات و مقتضیات زمانه، راهبردی اتخاذ کرده که همواره در این هفتاد سال، همچنان جایگاه و معنای خود را دارد؛ «برگزاری انتخابات آزاد، مبتنی بر وجود حقوق و آزادی‌های اساسی ملت».

اساساً یکی از عوامل مهم شکل‌گیری جبهه ملی ایران، تقلب و تخلفات گسترده هیأت حاکمه در برگزاری انتخابات مجلسین در سال ۱۳۲۸، یعنی انتخابات نخستین دوره مجلس سنا، به‌ویژه شانزدهمین دوره مجلس شورای ملی بود. به‌همین منظور سازمانی متشکل از احزاب، اصناف، سازمان‌ها و نیروهای سیاسی، در اول آبان‌ماه ۱۳۲۸ به‌وجود آمد که از اهداف مهم آن در اساسنامه آمده: «هدف جبهه ملی ایران ایجاد حکومت ملی، به‌وسیله تأمین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.» در واقع وجود حقوق و آزادی‌های اساسی، مانند آزادی بیان افکار و باورهای مختلف، آزادی احزاب، آزادی رسانه، آزادی اجتماعات و ... شرط اساسی، سلامت، عدالت و آزادی انتخابات است. انتخابات آزاد، مستلزم وجود حقوق و آزادی‌های اساسی است. بنابراین آزادی‌های اساسی لازم و ملزوم یکدیگر هستند؛ فقدان آزادی‌های اساسی، مانع از برگزاری یک انتخابات «سالم» «برابر» و «آزاد» خواهد بود. اساساً اگر آزادی‌های اساسی وجود نداشته باشد، نه تنها انتخابات و انتخابات آزاد، معنایی نخواهد داشت که آن انتخابات اعتبار و مشروعیتی ندارد. از سوی دیگر وجود چنین فضایی یعنی وجود دو رکن آزادی‌های اساسی و آزادی انتخابات، نشانه بارز

۳ - جبهه ملی ایران در بستر تحولات اجتماعی و سیاسی جنبش و نهضت ملی ایران پدید آمد. در واقع نقش سازماندهی تحولات و نهادهای اجتماعی را در آن مقطع بازی می‌کرد.

در واقع حق حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت به عنوان حقی از حقوق اساسی تکوین پیدا کرده بود و انتخابات مجلس شورای ملی نیز در این بستر برگزار می‌شد. چه بسا اگر در همان انتخابات هم با نفوذ هیأت حاکمه و دخالت ارتش، انتخابات برگزار می‌شد و وکلایی وارد مجلس می‌شدند، مراقبت و مقاومت احاد مردم مانع از رسیدن اهداف قدرت‌ها می‌شد. کمابین که در میانه راه دولت ملی، همزمان با برگزاری انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در آبان، آذر و دی ۱۳۳۰، دکتر مصدق با شنیدن گزارش تخلف و تقلبات گسترده، دستور به توقف ادامه انتخابات را داد. از قضا کودتاگران و دسپس‌ه‌چینان از طریق همین نمایندگان، بارها قصد کودتای پارلمانی و سرنوشتی دولتی را داشتند. نمونه بارز آن رای اعتماد همان مجلس به قوام در ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱؛ اما نکته قابل توجه همان وجدان بیدار جامعه بود که مانع از تحقق اهداف کودتاچیان شد. قیام ملی سی‌تیر نقطه اوج تبلور اراده ملی و تجلی حاکمیت ملی و پیوند عمیق دولت - ملت بود. این مثال بارز باز شاهدهی برای نشان دادن وجود ریشه‌های عمیق اجتماعی «حاکمیت ملی» در دوره نهضت ملی است.

در همین زمینه باید گفت دکتر مصدق هم کاملاً هوشیار و با درایت عمل می‌کرد. او به‌خوبی متوجه استبدادزدگی و استبداد تاریخی بود. با این‌که رئیس دولت بود، اما مقهور قدرت نشد، خود یکی از منتقدان جدی قدرت و حتی قانون اساسی مشروطه بود. او علی‌رغم قانونمداری، قانون اساسی را مقدس نمی‌شمرد؛ بلکه حقوق اساسی ملت، اعم از آزادی و استقلال، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را مرجع می‌دانست. قانون اساسی را مطابق با همان حقوق اساسی و آرس می‌کرد: «من نمی‌گویم قانون اساسی، که زاده فکر بشر است، لا‌تغیر است، ولی می‌گویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر دهند و هرگونه تغییری غیر از این باشد، مورد تصدیق ملت ایران نیست ... قانون را باید طوری وضع کرد که اشخاص بد نتوانند برخلاف مصالح مملکت و به نفع خود از آن استفاده نمایند... قانون اساسی مال مردم است؛ قانون اساسی روابط مردم با دولت تعیین می‌کند و از حقوق عمومی و اساسی است و اگر مردم خواستند قانون اساسی تغییر یکنند، شاهنشاه هم باید رضایت بدهد... قانون اساسی برای ملت باید باشد، نه ملت برای قانون.» (نطق دکتر مصدق در ۴ خرداد ۱۳۲۹ مجلس شانزدهم شورای ملی). در جای دیگری، بخشی از دلایل بازتولید استبداد در دوره پس از مشروطه را در شبه‌ناکی و نارسایی قانون

اساسی مشروطه می‌دانست. کمابین که برای اصلاح آن لویجی را تدوین و تنظیم کرد.

در فصل مربوط به مسئولیت دولت و اختیارات پادشاه در قانون اساسی، ضمن اصلاح و تدوین لایحه، هیأت هشت نفره‌ای مرکب از نمایندگان مجلس شورای ملی با توافق پادشاه گرد هم آورد. این‌که شاه خود پذیرای این موضوع شد، نشان از تمکین و عقب‌نشینی هیأت حاکمه نسبت به اراده ملت بود. اما این‌که نخست پذیرای این موضوع شد، اما چندی بعد، هم‌پیمان با کودتاچیان گردید، نکته‌ای نبود که دکتر مصدق از آن غافل باشد، در همان دادگاه نظامی با اشاره به رضایت شاه مبنی بر اصلاح مواد و مواردی، این فصل از قانون اساسی گفت: «بله سعی داشتیم مواردی از قانون اساسی که مربوط به فصل اختیارات پادشاه بود، اصلاح کنیم. اتفاقاً مورد تأیید شاه هم واقع شد، در مجلس نیز هیأتی پدید آمد، اما چون قرار بر این نیست قانون اساسی مشروطیت که شاه را مسلوب‌الاختیار می‌کند، در این مورد اصلاح و تبیین شود، بنابراین این اهتمام پرایشان سنگین بود و اقدام به سرنوشتی دولت کردند!»

آنچه قابل توجه است، دولت برآمده از ملت هم سعی می‌کند، نه تنها قانون اساسی مشروطیت که مبتنی بر اصل حق حاکمیت ملی است، اجرا شود، بلکه موانع حقوقی پیش‌روی تحقق آن را نیز از میان بردارد.

۴ - بنابراین عزم سازمان‌های جبهه ملی ایران برای برگزاری انتخابات سالم و آزاد مجلس شانزدهم، صرفاً برگزاری یک انتخابات صوری نبود، بلکه تحکیم و تحقق ارکان دموکراسی و حاکمیت ملی و اهداف کلانی بود که مهم‌ترین آن ابطال قرارداد - گلشایان، تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، مقابله با استعمار و استیلای خارجی و استمرار «استقلال ملی» از یک سو و از سوی دیگر تصویب لویج مربوط به انتخابات آزاد، آزادی نشریات و... بود (آزادی خواهی). عامل اصلی پیدایش جبهه ملی ایران دو مؤلفه «استقلال» و «آزادی» به‌عنوان دو پایه اصلی «حاکمیت ملی» محسوب می‌شود. جبهه ملی ایران به عنوان نیروی سازمان‌دهنده نهضت ملی، در خلا یک نظام بدیل و الگوی ملی در دوران جنگ سرد، شکل گرفت. تضاد غرب و شرق و رقابت این دو بلوک در تقسیم منافع و منابع در ایران، موجب پایه‌ریزی و شکل‌گیری جبهه ملی ایران شد؛ رجوع به آراء و اراده ملی را یگانه راه برون‌رفت از بحران تضاد و رقابت بین قدرت‌ها، توصیه و همچنین سازوکار تحقق اراده و حاکمیت ملی را همواره متناسب با تطور ادوار ارائه کرده است. حاصل سخن این‌که شرکت در انتخابات صوری صرفاً تمرین دموکراسی نیست. بلکه تقویت جامعه مدنی، روشنگری، گردش آزاد اطلاعات از طریق رسانه‌ها و...

می‌تواند موجب ارتقای سطح تربیت دموکراتیک جامعه شود. به‌عنوان نمونه در دوره نهضت ملی ایران، همزمان با انتخابات مجلس شانزدهم، سازمان‌هایی شکل گرفتند که همین وظیفه را داشتند، مانند سازمان نظارت بر آزادی انتخابات، سازمان نگهبانان آزادی، جمعیت آزادی مردم ایران، همچنین دو صف روزنامه‌نگاران و حقوق‌دانان، دو رکن مهم ارگانیک روشنگرانه جبهه ملی ایران؛ در به‌ثمر رسیدن اهداف نهضت ملی بودند.

بنابراین وجدان عمومی و وجدان علمی جامعه از طریق نهادهای مدنی به‌خوبی پویایی داشت. نه‌اینکه این وجدان عمومی و علمی در آدوار بعدی ضعیف بود. بلکه منظور این است که جامعه تنها به پیروزی اهداف نهضت بسنده نکرد، بلکه نه تنها در به‌ثمر رسیدن آن پویا و کوشا بود که همواره از آن اهداف مراقبت و مداومت می‌کرد. این تجربه در هیچ‌یک از جنبش‌ها، نهضت‌ها و انقلاب‌های صدوپنجاه سال اخیر وجود نداشت؛ به همین‌خاطر تمامی آنها با شکست روبه‌رو شدند. چرا که تنها در صد برپایی و بنیاد اهداف بودند، و در ادامه از اهداف آن نهضت و جنبش و انقلاب، باز می‌ایستادند، همین‌خاطر موجب برآمدن اقتدارگرایان و انحصارطلبان می‌شد.

۵ - در مورد آخرین تجربه، یعنی انقلاب ۱۳۵۷، به‌رغم گستردگی و عمومیت انقلاب ایران و نیز وجود وجدان‌های آگاه احاد ملت، اما پس از استقرار انقلاب، ملت به دلیل انحرافات که نسبت به اهداف انقلاب شروع شد، پشتیبانی لازم را از آن اهداف و آرمان‌ها نکرد. همین عدم مداومت و مراقبت، موجب خلا و ضربه سنگینی از طریق اشغال سفارت آمریکا و بحران ۴۴ روزه گروگان‌گیری شد. تمامی آرمان‌های ملت یعنی استقلال و آزادی، جمهوریت و حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی که در پیش‌نویس قانون اساسی تعبیه شده بود، توسط مجلس خبرگان به‌طور غیر قانونی کنار نهاده شد و یک نوع دیکتاتوری قانونی مورد تصویب قرار گرفت و متأسفانه چندی بعد از بحران‌آفرینی بحران گروگان‌گیری (یک ماه بعد از اشغال سفارت آمریکا ۱۳ آبان - ۱۲ آذر ۱۳۵۸) همه‌پرسی در جوی نابرابر، ناسالم و غیرآزاد برگزار شد. احزاب و سازمان‌های ملی به‌ویژه جبهه ملی ایران طی چندین بیانیه نسبت به فرایند برگزاری غیر قانونی مجلس خبرگان و مصوبات غیر حقوقی آن رسماً اعتراض کرد. نسبت به اشغال سفارت آمریکا و بحران گروگان‌گیری مخالفت کرده و حتی در بیانیه‌ای ضمن مخالفت با مصوبات مجلس خبرگان، برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی را در جوسازی و بحران‌آفرینی اخیر (یعنی اشغال سفارت آمریکا) ناسالم، نابرابر و غیر آزاد توصیف و از هیأت حاکمه درخواست کرد که با توجه به شرایط و جو حاکم، همه‌پرسی با چنین تعجیلی برگزار نشود.

به‌رغم غیر قانونی بودن آن همه‌پرسی، اما احزاب و سازمان و نیروهای سیاسی و مدنی، به‌ویژه احزاب و نیروهای ملی که نسبت به شرایط حاکم آگاهی بیشتری داشتند، باید از نظر جبهه ملی ایران در آن مقطع پشتیبانی می‌کردند. اشتباهات سازمان‌ها و نیروهای سیاسی تنها به این همه‌پرسی خلاصه نمی‌شود. اکنون وقت آن رسیده که بیشترین سازمان‌ها و احزاب حتی جبهه ملی ایران نسبت به واکاوی و نقادی نخستین همه‌پرسی یعنی referendum جمهوری اسلامی در ۱۲ فروردین‌ماه ۱۳۵۸، توجه نمایند. گرچه «دکتر حسین موسویان» رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران در بهار سال گذشته در نظرخواهی یک نشریه به نقد نوع و کیفیت آن همه‌پرسی پرداخت.

جبهه ملی ایران بر این نظر است که انقلاب ۱۳۵۷ در ادامه نهضت‌های پیشین، به‌ویژه در ادامه نهضت ملی ایران و در پاسخ به کودتای ۲۸ مرداد و استبداد برآمده از آن کودتا بود. اما به‌رغم راستی و درستی انقلاب، اهداف آن انقلاب توسط بیشتر طبقات، اصناف، سازمان و نیروهای سیاسی و اجتماعی مداومت، مقاومت و مراقبت نشد. برخلاف اصل کثرت‌گرایی نظام جمهوری و فلسفه آزادی، همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۵۷ نوعی تکلیف، تحمیل و دیکته‌سازی نظامی خاص محسوب می‌شد. اکنون پس از گذشت چهل سال برخی از جریان‌ها از هواخواهان سلطنت تا جریان‌های درون حاکمیت، همان الگوی همه‌پرسی را سرمشق خود قرار دادند. در حالی‌که جبهه ملی ایران با نقد جدی آن نوع همه‌پرسی، باوری به برگزاری همه‌پرسی ندارد. زیرا در این نوع همه‌پرسی‌ها و با شرایط حاکم، پیامد همه‌پرسی در راستای تحقق دموکراسی نخواهد بود، بلکه نتیجه آن به نفع جریانی

تمام خواهد شد که فرادست را خواهد داشت. ضمن این‌که برگزاری هر نوع انتخابات غیر سالم و غیر دموکراتیک، همواره به سود تمامیت‌خواهان خواهد بود. بنابراین هر نوع همه‌پرسی و انتخاباتی با این شرایط (ناسالم، نابرابر و غیر آزاد)، نه تنها گامی به جلو نیست، که به تثبیت شرایط حاکم خواهد انجامید.

ضمن این‌که شعار انتخابات آزاد صرف هم گزاره‌ای نا کافی است. حتی اگر تمامی سازمان‌ها و احزاب سیاسی برای شرکت در انتخابات آزادی لازم داشته باشند، در فضایی که «استقلال قوا» وجود نداشته باشد و ساختارها دارای کاستی باشند، صحبت از انتخابات آزاد بی‌معنا است. زیرا ارکان اصلی یعنی حقوق اساسی، آزادی‌های اساسی و حق حاکمیت ملی از اصولی انکارناپذیری است که هر انتخاباتی باید در بستر آن رقم بخورد.

جبهه ملی ایران یک سازمان مسالمت‌گرا، قانون‌مدار و دموکرات، مخالف هر نوع دست‌اندازی و مداخله‌جویی بیگانه و باورمند به اراده ملی است. با این‌که انقلاب را امری اجتناب‌ناپذیر و حقی از حقوق انسان می‌داند، اما بر این باور است که همان ارمان‌های انقلاب ۴۰ سال پیش که در پیش‌نویس قانون اساسی تجلی یافته بود و متأسفانه توسط مجلس خبرگان به کنار گذاشته شد امری درست و راستین است. تنها باید موانع پیش‌شماروی تحقق اصل حاکمیت ملی و دموکراسی را مورد عیاری و غربال قرار داد. توصیه جبهه ملی ایران چنانکه در بیانیه‌ها و مصاحبه‌های رسمی اعلام شده، همان پیش‌نویس قانون اساسی با اندکی اصلاح و روزآمدی است. چون برگزاری مجلس خبرگان قانون اساسی را مطابق با بنیان‌های حقوق اساسی نمی‌دانسته و نمی‌داند،

اکنون مجدداً برگزاری انتخابات سالم و آزاد مجلس مؤسسان قانون اساسی را پیشنهاد می‌کند که طی آن تمامی احزاب، سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و اقشار مختلف مردم امکان ورود در آن مجلس و عرضه پیشنهادها خود را داشته باشند.

بدیهی است که برگزاری هرنوع انتخابات آزاد، سالم و عادلانه، متضمن به‌رسمیت شناختن حقوق و آزادی‌های اساسی ملت است. همان‌طور که در سرمقاله مهم شماره ۱۹۷ پیام جبهه ملی (به‌تاریخ ۵ مرداد ۱۳۹۷)، با عنوان «پیشنهادهاى جبهه ملی ایران برای برون‌رفت از بحران‌ها»، بیان شد؛ آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی و پرهیز حکومت از هر روش خشونت‌گرایانه، تحقق آزادی‌های اساسی ملت و در نهایت برگزاری انتخابات آزاد و بدون دخالت نهادهای حکومتی و تحت نظارت هیأتی قابل قبول برای همگان، جهت برپایی یک مجلس مؤسسان واقعی برای اصلاح و یا تدوین قانون اساسی، سه راهکاری است که جبهه ملی ایران، همچنان روی آن پای می‌فشارد.

دو اصل نخستین اساسنامه جبهه ملی ایران مصوب سال ۱۳۸۲ و تأیید آن در سال ۱۳۸۹. اصل اول - حفظ تمامیت ارضی، استقرار حاکمیت ملی و استقلال سیاسی برخاسته از اراده عمومی ملت ایران در نظام جمهوری مبتنی بر اصول دموکراسی، حقوق بشر و حاکمیت قانون. اصل دوم - تأکید بر تأمین و حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی مردم ایران به ویژه آزادی احزاب، انتخابات، مطبوعات و تساوی حقوق زن و مرد و مبارزه با هرگونه تجاوز به حقوق بشر.

مندرج در شماره ۲۰۰ پیام جبهه ملی

صبح است روی دوست چراغی از آفتاب
او را چه غم ز شمع دل پیش میر ما
بس نقش‌ها زدند ولی روز آزمون
یک از هزارشان نشد آن بی‌نظیر ما
تیر دعا رهاست در این آسمان کجاست
مرغ دلی که سینه سپارد به تیر ما ؟
روزی به سر نیامده شامی به پای خاست
بنگر که تا چه زود رسیده است دیر ما
فریاد ما ز دشنه دشمن نبود دوست
خنجر برون کشید و بر آمد نفیر ما
آنان که لاف دایگی و مادری زدند
خوردند خون ما و بریند شیر ما
آن جا که باغبان کمر سرو می زند
و ز باغ می برد همه عطر و عبیر ما
ای شط‌ره رونده تو ایینه ای بگیر
بر روی و موی ببین سر به زیر ما
می‌گفت پیر ما که صبوری به روز سخت
حالی بیابورید صبوری به پیر ما
چون عقل را به گوشه میخانه باختیم
عشق تو ماند در همه حالی دبیر ما

سیاوش کسریایی

یاد دوست

یادش به خیر دلبر روشن ضمیر ما
دلدار ما دلاور ما دلپذیر ما
یاری که در کشکش گردابه‌ای غم
او بود و دست بسته او دستگیر ما
یادش دود دردم و چون نسیم خیس
بگذشت و تازه کرد سراسر کویر ما
ما را هوای اوست در این برگ ریز مهر
پر می‌کشد ز سینه دل دیرگیر ما
صیاد ما که بخت و کمندش بلند باد
پرسیده هیچ گاه که : کو آن اسیر ما ؟

یک پزشک در ادلب: بدتر از این نمی شود



تصویری از شهر معره النعمان پس از اشغال از سوی نیروهای رژیم سوریه/

و دیگری را به بیمارستانی دیگر بفرستم که ۳۰ دقیقه از آنجا فاصله داشت. این کاری است که گاهی به خاطر منابع محدود و موارد کثیر بیماران انجام می‌دهیم. یکی از آنها مردی در دهه ۳۰ زندگی بود که از خونریزی شدید رنج می‌برد، و دیگری پسری سه ساله بود که از برخورد یک گلوله به سینه‌اش دچار خونریزی شده بود، او نیز دچار کم‌خونی شده بود.

لحظه وحشتناکی بود که باید در آن انتخاب می‌کردم؛ انتخابی که یک بیمار را کمک می‌کند اما ممکن است به مرگ دیگری در راه انتقال به بیمارستان بعدی منجر شود. هیچ انتخابی جز انتخاب کردن نداشتم، پس کودک را انتخاب کردم.

انتخاب سختی بود اما به پسر دو ساله خودم فکر کردم. دیدم که این کودک می‌توانست فرزند خودم باشد، پس انتخاب کردم به او کمک کنم. معالجه او را آغاز کردم، شکمش را شکافتم، سعی کردم که رگ‌ها را بخیه بزنم، اما بعد از ۱۵ دقیقه متأسفانه نتوانستم به او کمک کنم و متخصص بیهوشی اعلام کرد که او مرده. از اتاق عمل بیرون رفتم و دیدم که مرد دیگر هنوز آنجاست و در آمبولانس منتظر است چون متقاضی کمک زیاد بود.

به کار برگشتم، سعی کردم به او کمک کنم. انتقال خون را در اتاق انتظار آغاز کردم، شکم او را هم باز کردم و مایع جمع شده را خالی کردم. اما این مرد نیز بعد از ۳۰ دقیقه تلاش جان باخت.

من خشمگین و خسته از اتاق عمل خارج شدم. وقتی یک مرد محلی درباره بیمار از من سوال کرد به او گفتم که مرده است. او درباره آن کودک هم پرسید و گفتم که او هم مرده. آن مرد گفت: «می‌دانی دکتر، این دو پدر و پسر بودند.»

این یکی از بدترین و دردناک‌ترین لحظات زندگی من بود. هیچ وقت این لحظه را فراموش نمی‌کنم، چون نه توانستم جان پسر را نجات دهم و نه پدر را.

خدا حافظی

در بیمارستان موارد متعدد بحرانی نیازمند به امداد فوری وجود داشت. من همیشه تحت فشار بودم و از بی‌خوابی رنج می‌بردم.

زندگی جدیدی را آغاز کند. من او را تنها نجات‌یافته خانواده می‌نامم. از بقیه پنج پسر خانواده، دو تن از آنها در جنگ سوریه کشته شدند، و دو پسر دیگر زندگی و تحصیلاتشان را به خاطر مبارزه و زندان متوقف کردند، و من نیز دیگر نمی‌توانم برای آینده برنامه‌ریزی کنم.

از زمانی که رژیم عملیات ادلب را در بهار گذشته آغاز کرد، کار من به عنوان پزشک به لحاظ فیزیکی و روانی طاقت‌فرسا و غیرقابل تحمل شده است. در آن زمان من در دو بیمارستان کار می‌کردم. در بخش جراحی بیمارستان کفر نبل و بیمارستان مرکزی معره النعمان. این بیمارستان‌ها به خط مقدم رژیم بسیار نزدیک بودند، و برای مدت طولانی زیر بمباران شدید قرار گرفتند. جریان ثابتی از مجروحان به بیمارستان جاری بود. تیم پزشکی عملاً هیچ شانسی برای استراحت نداشت.

شانس یادم می‌آید که در یکی از بدترین روزها، ۲۸ اوت ۲۰۱۹، بازار اصلی تره‌بار معره النعمان هدف حملات هوایی یک هواپیمای نظامی سوریه قرار گرفت. ما شش اتاق عمل در بیمارستان داشتیم و تنها هشت پزشک. کمی بعد از حمله هوایی سیلی از مجروحان کشته‌شدگان را به بیمارستان آوردند. عرض پنج دقیقه همه اتاق‌های عمل پر بود. من آخرین جراح بودم که به آنجا رسیدم.

وارد شدم و دو مجروح را دیدم که هر دو به کمک فوری نیاز داشتند. به عنوان یک پزشک باید انتخاب می‌کردم که به وضع یکی از آنها رسیدگی کنم

۲۵ بهمن ۱۳۹۸
شهر سوری معره النعمان در مسیر بزرگراه مهم دمشق-حلب واقع شده است. معره النعمان در سال ۲۰۱۱ یکی از اولین شهرهای استان ادلب بود که علیه بشار الاسد به پا خاست و در سال ۲۰۱۲ به تصرف نیروهای شورشی درآمد. این شهر اما در سال گذشته برای مدتهای مدید هدف بمباران نیروهای رژیم سوریه قرار گرفت تا اینکه کمتر از یک ماه پیش بالاخره به تصرف این نیروها درآمد. در جریان پیشروی نظامی رژیم سوریه در استان ادلب، غیرنظامیان بیشترین آسیب‌ها را متحمل شده‌اند. یک پزشک در معره النعمان داستان خودش را در این باره بازگو کرد.

اسم من دکتر طراف است. من روز اول فوریه ۱۹۸۲ در المشهد یکی از حومه‌های فقیر حلب به دنیا آمدم. در روز تولدم کشتار حماه آغاز شد. در طی ۲۷ روز سربازان سوری به شهر هجوم بردند و ۲۰ هزار نفر را کشتند تا شورش مردمی علیه دولت حافظ الاسد، پدر رئیس‌جمهوری فعلی را سرکوب کنند.

خانواده من اصالتاً از شهر کوچک حاس در استان ادلب است؛ شهری که در ده کیلومتری غرب معره النعمان واقع شده. ما در سال ۱۹۹۵ به آنجا بازگشتیم زیرا آپارتمان کوچکمان فضای کافی برای خانواده رو به رشد ما را نداشت.

من دومین فرزند یک خانواده بزرگ بودم که شش پسر و دو دختر داشت. یکی از برادرانم به نام مصطفی موفق شد به آلمان برود و

که به وضع یکی از آنها رسیدگی کنم

بیش از یک ماه قبل از آن روز تابستان، یک اتفاق وحشت‌زای دیگر افتاد. ۱۰ ژوئیه بعد از غروب آفتاب به بیمارستان معره النعمان حمله شد. ساختمان بیمارستان و ژنراتور برق آسیب دید.

آن روز من دکتر وظیفه بودم و همراه با سایر همکارانم تصمیم گرفتیم که بیمارستان و همه بیماران را تخلیه کنیم. اما نگران‌کننده‌ترین مسئله این بود که باید نوزادان تحت مراقبت ویژه را بیرون می‌بردیم. بیمارستان شش نوزاد در این شرایط داشت. همه نیاز داشتند که در دستگاه بمانند؛ اما می‌دانستیم که رژیم دوباره حمله خواهد کرد، بنابراین باید منتقل می‌شدند. ما کار انتقال را ادامه دادیم اما بعضی از آن نوزادان در راه مردند. ۱۰ درصد از بیماران هم نمی‌خواستند تخلیه شوند. لحظه مشکلی بود. اما به عنوان تیم پزشکی تصمیم گرفتیم با آنها بمانیم، و خطر حملات هوایی دوباره را به جان بخریم. دو ساعت بعد هلیکوپترهای رژیم بمب‌های بشکه‌ای اش را روی شهر معره النعمان انداخت. بیمارستان دهها مجروح دیگر را پذیرفت. موفق شدیم که بیشتر آنها را نجات دهیم چون آنجا مانده بودیم.

بعد از آخرین کمپین رژیم در ادلب، خانواده ام را به مرز ترکیه و سوریه فرستادم تا در جایی امن‌تر باشند، و خودم در بیمارستان‌های ادلب ماندم. اما ماه‌های قبل از آن، هر بار که به بیمارستان می‌رفتم با خانواده‌ام خداحافظی می‌کردم انگار که دیگر آنها را نخواهم دید. این فکر همیشه بود که به بیمارستان خواهم رفت و دیگر باز نخواهم گشت.

این وضعیت ذهنی طاقت‌فرسا بود، چون باید زیر بمباران همیشگی کار می‌کردیم. هر وقت صدای جت‌ها را در آسمان می‌شنیدم، فکر می‌کردم که بیمارستان هدف بعدی باشد. این فکر همه ما را تحت فشار روانی عظیمی می‌گذاشت. و باعث می‌شد که خانواده و دوستانم همیشه نگران باشند. آنها هر از چند گاهی با من تماس می‌گرفتند تا مطمئن شوند که آسیبی ندیده‌ام. به خصوص والدینم که تا آن زمان دو فرزندشان را از دست داده بودند.

از دست دادن برادران وقتی جوان بودیم خانواده ما چیز زیادی نداشت. اما والدینم تمام تلاششان را می‌کردند که زندگی با عزتی برای من و سایر فرزندان‌شان فراهم کنند.

گرچه همه ما در مدرسه ممتاز بودیم، وقتی من و برادرانم دانشگاه را شروع کردیم زندگی سخت‌تر شد. حقوق پدرم به سختی کفاف تأمین نیازهای اولیه خانواده را می‌داد. ارشدترین برادرم یوسف در سال ۱۹۹۹ رشته پزشکی را آغاز کرد و من در سال ۲۰۰۰. پدرم شروع کرد به فرض گرفتن و بدهی‌ها روی هم داشت جمع می‌شد. خانواده من تا زمان فارغ‌التحصیلی ما بدهکاری داشت، بعد از آن ما علاوه بر گرفتن تخصص در بیمارستان‌ها اضافه‌کاری می‌کردیم.

در سال ۲۰۱۱ انقلاب سوریه آغاز شد و برادر من در بیمارستان ارتش نزدیک دمشق کار می‌کرد. او دکتر رزیدنت در جراحی عمومی بود و من سال آخر تخصص اورولوژی را در بیمارستان دیگری در دمشق می‌گذراندم. برادر دیگر حذیفه داشت سال آخر رشته پزشکی را تمام می‌کرد.

کمی بعد یوسف دمشق را ترک کرد و به ادلب رفت. آنجا شغل دولتی خود را رها کرد و به مردم شهرمان کمک می‌کرد. در آنجا مردم در جریان اعتراضات گلوله می‌خوردند و بعدتر در بمباران رژیم کشته می‌شدند. من در دمشق ماندم تا ترم را تمام کردم و مدرکم را گرفتم.

اما حذیفه اواخر سال ۲۰۱۲ در محوطه دانشگاه دمشق دستگیر شد. من تمام تلاشم را کردم که او را بیرون بکشم و مبالغ زیادی بابت آزادی او پرداختم. برای آزادی او به برخی واسطه‌ها متوسل شدم. اما این واسطه وقتی فهمید حذیفه دکتر است گفت که کمک نمی‌کند.

او به من گفت: «آزاد کردن شبه‌نظامی یا معترض از زندان راحت‌تر از آزاد کردن دکترها است.»

دو ماه بعد فهمیدیم که حذیفه در زندان شکنجه و کشته شده است. من به حاس روستای خودمان برگشتم و تا آن زمان انقلاب به جنگ مسلحانه کشیده شده بود. یوسف و من با کمک به مردم در بیمارستان‌ها به اصول انقلابی متعهد بودیم. یکی دیگر از برادرانمان قطیبه در آخرین سال تحصیلش در رشته مهندسی عمران دستگیر شد اما بعد رهایش کردند، بعد از آن تصمیم گرفت که به روستا برگردد و هیچ وقت جرات نکرد تحصیل را ادامه دهد.

جوانترین برادرمان عبیده دبیرستان را تمام کرد و وارد رشته مهندسی کامپیوتر شد، اما جرات نکرد که بعد از اولین سال به تحصیل ادامه دهد چون

می‌ترسید دستگیر شود. پس همه‌مان در روستا ماندیم؛ جز مصطفی که به دانشگاه رفت و مهندسی مخابرات خواند و بعد برای ادامه تحصیل به آلمان رفت.

روستا بمباران شد در سال ۲۰۱۶ حاس بمباران شد. رژیم روز ۲۶ اکتبر مجموعه‌ای از مدارس را هدف حمله قرار داد، و آنچه را که بعداً «کشتار قلم‌ها» نامیده شد رقم زد، زیرا رژیم عمداً مجموعه مدارس و همه جاده‌های نزدیک به آن را هدف قرار داده بود. بیشتر قربانیان کودکان مدارس ابتدایی بودند.

بسیاری پزشکان نیز کشته شدند. برادرم یوسف در روستا بود و باعجله راهی مکانی شد که هدف حملات قرار گرفته بود چون می‌خواست به آنها که به کمک پزشکی نیاز دارند کمک کند. هواپیماهای رژیم عمداً همان مکان را بار دیگر هدف حمله قرار دادند و او نیز یکی از قربانیان بود.

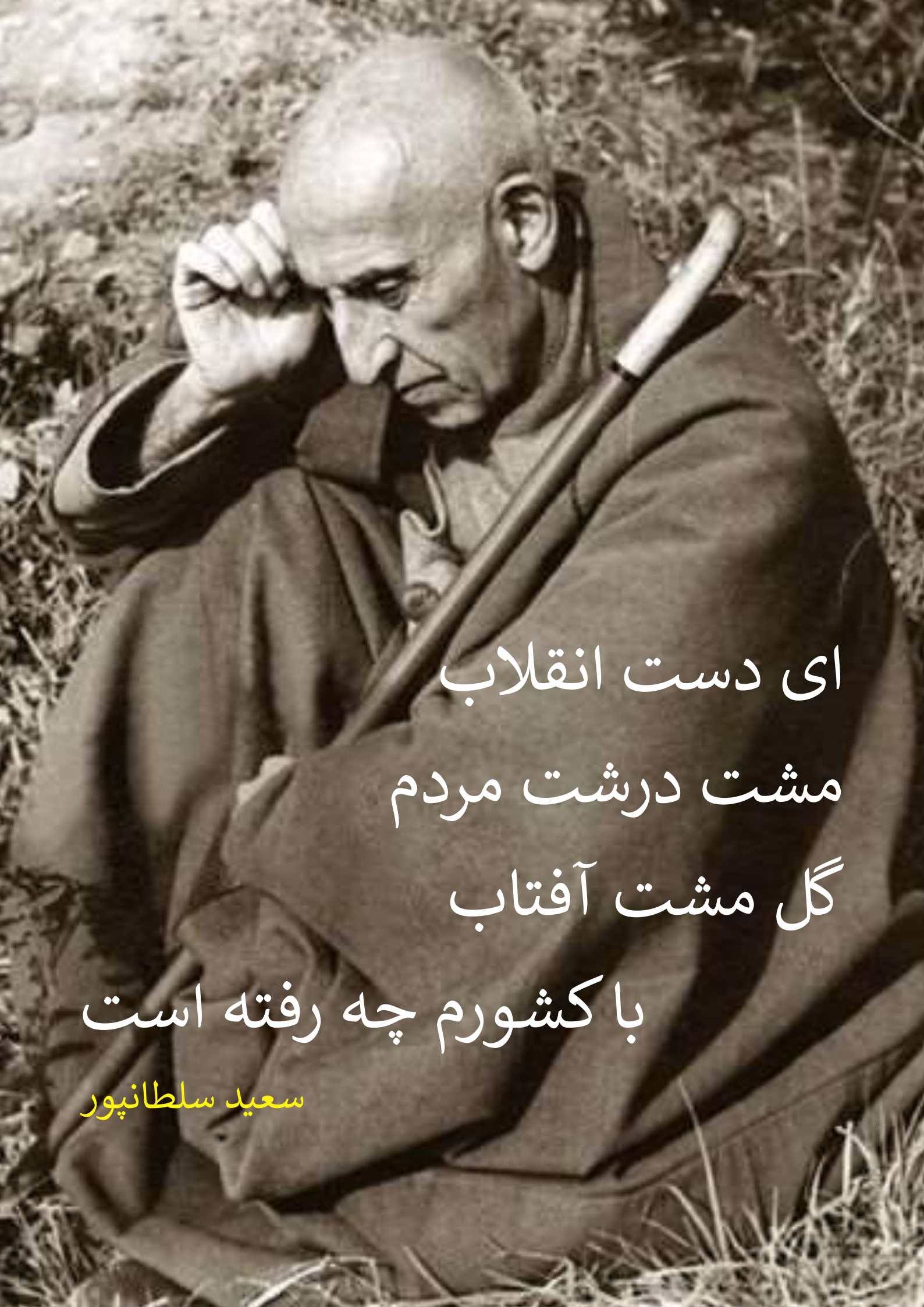
نیروهای رژیم همیشه این کار را می‌کنند. آنها اول به یک محل حمله هوایی می‌کنند و وقتی مردم برای کمک به بازماندگان جمع می‌شوند، چند دقیقه بعد بار دیگر حمله انجام می‌شود. و بار سوم هم به همین ترتیب.

خانه ما در طول مدت انقلاب بارها هدف حملات واقع شد اما با کمک برادرانم همیشه توانستیم بازسازی‌اش کنیم. آخرین بار که حمله کردند خانه پدری و خانه من کاملاً خراب شد.

حالا هیچ برنامه‌ای برای آینده ندارم. ما اینجا روز به روز زندگی می‌کنیم. حتی نمی‌توانم به فردا فکر کنم. همین امروز یک درگیری دیگر چند ساعت پیش آغاز شد، با حملات هوایی و موشک‌باران بلاوقفه، مجروحان به صورت مداوم به بیمارستان در شهر ادلب آورده می‌شوند؛ جایی که من حالا مشغول به کارم.

بدترین ترس من آینده سوریه است. سوریه به بدترین چهره حکومت بدل شده؛ یک حکومت شکست خورده به علاوه دیکتاتوری، ترکیب شده با اشغال (از سوی نیروهای خارجی). شیرانه‌تر از این ممکن نیست.

منبع: الجزیره



ای دست انقلاب
مشت درشت مردم
گل مشت آفتاب

با کشورم چه رفته است

سعید سلطانپور